

ببین خالق و جهان رنگین فرمای گل و ریحان

نسخه ندره و لافه قافلان التخاص نشی ساکن بیدر الموم



با تمام سید برهان الدین



در مطبع برمانیه محادی مکان انجمن کبیرم الد و جلاله حیدر آبادی طبع شد



۱۰۶۴

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد خالق و درود و درود بر العاقبت محمود صلی الله علیه و آله و صحابه جمیعین
 اما بعد آنکه بیچاران امیدوار شفاعت محمد قادر خان مثنی تخلص ساکن بیدر
 که کتابهای توایخ بنده و کن نسرا هم دارد مجبلی از آن موسوم توایخ خنده
 مشتمل بر کیفیت صوبه فرخنده بنیاد حیدر آباد شتل برسته تفریق در حاشیه
 بقلم می آرد کیفیت صوبه فرخنده بنیاد حیدر آباد اول نبت و دو سرکار
 سرکار محمد نگر عرف کول کنده سرکار بهونگیر سرکار دیور کنده سرکار میدک سرکار
 نلکنده سرکار کولاس سرکار پانگل سرکار کول کنده سرکار گهن پوره سرکار
 ایکندل سرکار آرام گیر سرکار کهیم مٹ سرکار ورنگل سرکار مر تفضلی نگر سرکار
 صف طغنی نگر سرکار مجبلی بندر پٹن سرکار راجبندری سرکار نظام پٹن سرکار
 بهکان الماس سرکار چاکه تفریق دوم کرنا ننگ حیدر آباد که بت و یک سرکار
 دار و مهر و قسمت بالا گهار سرکار گهار گن گهار که اما بالا گهار پنج سرکار دارد
 سرکار رسد هوٹ سرکار کول سرکار کهیم سرکار کنجی کوٹ سرکار کوٹ
 سویم پایان گهار که شانز سرکار را و دیگر سرکار تلنگانه سرکار پالم سرکار
 کوٹ سرکار دیور سرکار سرکار چنگل پٹ سرکار تر چنایی سرکار
 بیچانگر سرکار دور و درانه سرکار چند گیری در باستانی زمانه
 قلعه گوکنده را پانگل نام بود ن گول کنده موسوم گشت و عصر سلطین

قطب شاه ناشن قلعه محمد نگر شد و را بتدائی سابق قلعه خور و بر کوچه بود
 بعد از آن در عصر سلطان قلی قطب شاه برگردان فضیل دیگر وسیع و رفیع
 بنا کرده در عصر سلطان عبداللطیف شاهی کوچه دیگر فضیل مرتفع تیار شده
 شامل بقعه گردید و سلاطین قطب شاه با محمد قلی قطب شاه اندرون قلعه
 مذکور سکونت میداشتند هنگامیکه محمد قلی قطب شاه شهر حیدرآباد بجا
 کرد و در ۹۹۸ هجری بمیدان سبزه زار بنا کرده سکنای قلعه و رآن
 آباد شدند تا اینجا از تواریخ قطب شاهی نوشته شده اما در تواریخ فرشته نوشته
 که محمد قلی قطب شاه در اوایل برپاگشتی نام طواف که تعشق داشت بنام آن
 نام این بلده پاک نگر نهاده بود و بعد سه سال از آن نام پشیمان شده
 بنام نامی و اسم گرامی حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه موسوم بحیدرآباد گردانید
 چنانکه این مولف در رباعی گفته رباعی بنصد و نو د دیگر هست سال
 محمد قلی شاه فرخنده قال بنبلده حیدرآباد کرد -
 جهانی چه گل دروی آباد کرد شهر پناه را مبارز خان بنا نهاده
 بسبب برهی خان مذکور هم کار مانده بود پس از آن نواب مغفر نائب
 نظام الملک آصف جاه علیه الرحمة والرضوان با تمام رسانیده مرتب فرمود
 ذکر سلاطین قطب شاهی و لا ذکر سلطان قلی قطب شاه عرف بری ملک که
 نوکر سلاطین بهمنیه بیدر بود بعد از آن با و شاه شد و تواریخ فرشته ذکر قطب شاه
 بنایت مختصر است اما این مولف از تواریخ قطب شاهی و تواریخ دیگر فراهم
 آورده محلی از آن بر صفحه اعلان می نگار و نسب نامه سلطان قلی قطب شاه
 بن امیرزاده پیر قلی بن امیرزاده آوند بن اسکندر بن فرایوسف بن فر محمد
 بن امیر فرایورش بن فر منظور فرایهم پیرم بن فرایورش بن امیرزاده

که سلسله آو لقب نادر خان بن باقر خان حضرت نوح علیه السلام میرسد از
اقربای مرزا جهان شاه است بآنجند سلطنت حصه بهمان می کرد و قوم
او فرانیلو است پس سلطان قلی در عهد طغی باعموی خود احمد قلی با چنبره
اسپان سوداگری اراده رسیدن و کن نمود در شامی راه چون بدار العباد
سرور رسید بلاقات حضرت نورالدین نعمت اند نامی قدس سره شرف
اندوز گردید آنحضرت بکمال الطاف فرمودند که طرفی از بلاد کن زیر فرمان
تو خواهد آمد پس دست مبارک خود بر پشت و کتف سلطان قلی مالیده چند
اشترقی از زیر سجاده بر آورده به سلطان قلی داده فرمودند که این فتوح
اول است پس فاتحه خوانده رخصت فرمودند سلطان قلی و عم او بطی
متارل دار السلطنته بیدر رسیدند و بواسطت امر اشرف ملازمت بادشاه
و کن بهین تشراد سلطان محمود بهمنی مشرف گشتند و تحف و هدایا گردانیدند
و بخلعت نامی نقدی سر فرار شدند بادشاه بهمن برای فرود آنها حویلی عمده
در بلده بیدر عنایت فرمود آنها بعد چندی چون عم او احمد قلی اراده معاودت
بوطن مالوفه نموده بجناب سلطان طلب رخصت نکرد سلطان فرمود که خود
میروی مختاری اما برادرزاده تو سلطان قلی را نزد من بگذار می که پیروش
او نموده بمراتب ارجمند فایز خواهم گردانید سلطان قلی راضی شده بماند
و تربیت در بار پادشاهی علم و ادب بیاموخت در چند سال سو فارسی
پیدا کرد و خواتین محل پادشاهی از دست او حساب می نویسانیدند و رشت
سلطان قلی در محلات شده مورد و مراحم میگردانید و بنهنگاسیکه خطوط
اجبار از ملک تلنگانه رسید که زمینداران ترویش نواح سربسا و بروشته
بادشاه خواست که شخصی را با جمعیت و خزانه داران ملک فرید سلطان قلی

باستصواب خواتین محل عرض کنانید که اگر بادشاه از راه غنایت این بنده را
 بران ملک روانه فرمایند و افواج به بند و بست مفسدان آن نواحی پردازم
 سلطان خوشنود شده و او را بر آن کار مرض منسوب و سلطان قلی با یکصد
 سواران همراهی خود روانه ملک تلنگانه گردید به تنبیه بعضی مفسدان پر ختم
 پیشکش رفته سپاه جدید نو گرداشته نوسی عظیم هم رسانید همین طور بر متعهدان
 آن نواحی تاخت آورده به لشکر بسیار بهم رسانید بعد سالی با تخارین و تخا
 بسیار بخت سلطان حاضر گردیده مال و تحایف و خزاین مذکور بنظر
 گذرانیده بمرحوم بیکران و خطاب خواص خان سرفراز شد و جاگیر اژکی و کونگر
 یافت پس بخدمت سلطان کارهای نمایان و خدمت شناسیده بجا آورده
 روز بروز سیکر و تا آنکه قطب الملک و کهنی طرفدار تلنگ فوت کرد و سلطان قلی
 بخطاب قطب الملک و طرفداری ملک تلنگ سرفراز گردید و به مدت چند
 سال بحکومت آنجا بسر برد چون سلطان بهمنی در سال ۹۰۰ هجری درگذشت
 و تخت گاه بیدر باختیار نیز پذیرفت هر یکی از طرفداران اطراف دم خود سری
 و استقلال زدند بادشاه شدند قطب الملک نیز در بلده گول کنده در ۹۱۵
 هجری به تخت سلطنت تلنگانه بنشست و در بنای قلعه گول کنده و حصا و عمارات
 آنجا پرداخته باندک روزی با تمام رسانید و در آنجا مسجد جامع بنا نمود
 پس از آن استقلال تمام بهم رسانیده تمام ملک تلنگانه را سرحد دریائی
 شور از زمیندار آن و عمر و پیشگان بگرفت و با تمام بکدیور و قلعه کولاس
 تا نراین کپیره و قلعه میدک و غیره بدست آورد و مدت مدید سلطنت تلنگ نمود
 تا آنکه ضعیف تر شد جمشید خان پسرش در از روی ریش سفید کرده بود
 و از طول عمر پدر رنجیده میر محمود مهدانی را بر قتل او مامور کرده تا آنکه سلطان

روزی در مسجد جامع قلعه گول کشته برای نماز رفته در نماز عصر مشغول بود چون
 در الوقت غیر از چند خدمت گار بنیاد سلطان بنو محمد محمود چهارانی فرصت
 یافته بر تن آن شهید یا فرشت و سه زخم زده بد بجه شهادت رسانید پس
 آن سلطان شهید را در لنگر فیض اثر که از محشرات او بود برده مدفون ساختند
 این واقعه بروز دوشنبه دویسم جمادی الثانی سنه هجری روم بود ایام سلطنت
 او شصت سال از آن جمله شانزده سال به نیابت سلطان محمود بهمنی و چهل و
 چهار سال سلطنت گذرانید عمر او نود سال در سلطنت جمشید قطب شاه
 بن سلطان قلی قطب شاه شهید نور قدس مرقد چون ستم سانی سیر محمود
 چنین تک حرامی کرد فی الفور شاه زاده جمشید خان که بنفرموده پدر بزرگوار
 در قلعه محبوس بود دست یافته بناد از پای او بر آورده باس تقلال بالتقاق
 بعضی از اهل فتنه بر جو ملی ملک زاده قطب الدین که با اسم ولی عهدی موسوم
 بود دفته نیل در چشم جهان بین آن شهزاده مظلوم کشیدند بعد از آن شهر و
 جمشید خان بر تخت سلطنت نشست و در بندوبست ممالک و ترتیب سپاه
 استمال رعایا پرداخت و در ممالک محروسه خطبه و سکه بنام نامی او خوانده شد
 سپس از آن جمشید قطب شاه قصد برادر که بر خود شاهزاده ابراهیم ساخته
 فرمان طلب بنام او بجانب دیور کند که بنا بر وضع کید رعایا و بنا بر
 مصلحت پدرش سلطان شهید مگان بود روان گردید شاهزاده ابراهیم
 آگاه گشته با مخصوصان خود غریمت محمد آباد بیدار نموده ملک امیر برید ماغل
 و احترام او کشیده نزد خود داشت و عساکر متفرقه خود فراهم آورده در
 صورت امداد اعانت شاهزاده ابراهیم اراده تسخیر مگان نموده و بجانب
 گو کند که لشکر کشیده محاصره کرد جمشید قطب شاه متفحص گردیده مشغول

جنگ و جدل گردید ملک امیر برید سحر برادر خود خان جهان برید سوچال
 پیش برده نزد یک بود که قلعه را متصرف شود و این اثنا شاه طاهر بران
 نظام شاه با مدد جمشید قطب شاه متوجه قلعه گول کنده نمود و نظام شاه
 در اثنای راه نوری بکو بهیر آمده جنگ کرده آن قلعه را که از قدیم باب و گل
 تیار بوده بتصرف قطب شاه آورد ملک برید با ستیاع این خبر از محاصره قلعه
 گول کنده برخاسته از راه اژکی روانه بیدر گردید و اثنای راه از شهر اوده
 ابراهیم در خواست اسب و نیل او که بهتر بود نمود و شهر اوده ابراهیم از ملک
 بر بختیه روانه بجا نگر گردید و راه راج والی بجا نگر آن شهر اوده را با غراز
 و احترام طلبیده نزد خود داشت شهر اوده چند سال در اینجا بوده بعد چندی
 بر پشت سلطان جمشید قطب شاه قرعه سرطان نمود و از سموم آن حشرات
 کل وجودش پشردگی پذیرفته پهلوی بر سبتر ناتوانی نهاده و روز بروز آثام
 ضعف بر مزاج او غالب شد و چند اطباء بر حال او پرداختند سودمند نیامد
 پس در شش ماه هجری ازین جهان فانی بملک جاودانی رحلت نموده و جوار
 خیره سلطان قلی قطب شاه والد بزرگوار خود مدفون گشته مدت سلطنت جمشید
 قطب شاه هفت سال و کثری بود آن خسرو جنت مکان با انواع فضیلت
 و کمالات ممتاز بوده و گاه گاه شعر سیکفت این بیات از اشعار او ستیاعی
 ای تبو خستم ملک زیبائی کا و عاشق تو یافت بالائی
 کا کل و چین زلفه خال بوست هر یک که در کسالت عفتائی

زبای

بی لب لعل بتان باده خرامست مرا لب میگوان چو سر جام نعر است مرا
 با سز زلف تو سودای سیاهی دادم این چه سود است که باز زلف چو شامست مرا

و کرامت سلطان قلی قلیشاه بن جمشید قطب شاه چون امر او را از امر اسم غنیت
فانغ شده پسر بزرگ جمشید قطب شاه الموسوم سجان قلی را که بجمعیت سااگی
هم نرسیده بود پسر بر سلطنت نشاندند پذیرت گن را نیدند و چون نسبت
خورد سااگی بهات سلطنت پر و اختن نمیتوانست زوجه ملک متغور بصلاح امر
خواست که سیف خان عین الملک را که پیشتر به سببی از باد شاه رنجیده به احمد
نگر رفته بود طلب داشته منصب کالت و بشیوائی را با و متغور فرمایند با بر
خطوط طلب نرو تا میرده به احمد نگر فرستاد و جکیور او چنان صلاح دید که سجان
قلی طفل است بهتر آنکه شاهراده دولت خان بن سجان قلی را به سلطنت
پردازیم و بخرنجان و جکیوت را و با و هم داستان نشاندند لکن جکیور او
خایف شده با حیل و سپاه خویش از دار السلطنت گول کنده بجانب بهونگیر
که شاهراده دولت قلی در اینجا مقید بود و شتافته نایک و اریان و بیابان
ایجا را از خود ساخته شاهراده را از قید خلاص گردانیده بر تخت نشاندند اکثر قلاع و
بقاع را متصرف شد چون سیف خان عین الملک به گول کنده رسید طلب
شاهراده سجان قلی امورات سلطنت را پیش خود گرفته در مقام ملک مال
استقلال تمام یافته در صد و دوا فقه جکیور او گردید چون مشا را لیا این
معنی آگاه شدند رسولان با تحف و هدایای بخیرت بختان که رکن رکن
سلطنت عماد شاهیه بر او فرستاده بود و استدعای اعانت نمودند او با لشکر
فراوان از جای خود حرکت نموده در قسریه شکر م تلافی عساکرین دست
داد جنگ عظیم شد آخر الامر سیف خان عین الملک بجلادت غالب شد و قلی
انها نموده جمع ائانه سلطنت آنها بدست آورده شاهراده دولت قلی و جکیور او
گریزان شده خود را بقایم بهونگیر رسانید عین الملک محاصره آن قلعه مدت یکماه

نایره جدال و قتال اشتعال داشت آخر شاهراده دولت قلی دجگد یور او عاجز شده
 صلح کردند و این جگد یور او در اصل نایکو اژی کینه بود در عمر جمشید قطب شاه
 کارهای نمایان کرد و خصوص در سفر کو لاس قریب قصبه مذکور قلمه با بهنام او تیار
 شده یعنی قلمه کو لاس را احداث نموده بهانه قطب شاه در آن داشته تا ازین
 بهیوه و غیره دست تصرف قطب شاه رسانید القصد جگد یور او عاجز شده بهونگیر
 به عین الملک سپرد و عین درون قلمه رفته شاهراده دولت قلی را در آن قلمه
 مجبوس کرد و جگد یور او همراه خود متغیر گرفته بقلمه گوکنده معاودت نمود ازین
 فتح غرور و تکبر عین الملک از حد گذشت و استقلال تمام بهم رسانید و جمع امر را
 بیدخل ساخته ارکان دولت از وی متفرق گردیده در تدبیر آن شدند
 که شاهراده ابراهیم را از بیجا نگر طلب داشته بسلطنت پردازند پس عزالیض متواتر
 ارسال خدمتش نمودند سید حاجی خان و خان اعظم که از مقر بان او بودند پیچ
 و ترغیب این معنی برداشتند شاهراده ابراهیم برین امر راضی شده برآم راج
 ظاهر کرد در امر آن که آن شاهراده را از حد غریز داشت گفت که لشکر برای کمک
 حسین میسازم سید حاجی خان و خان اعظم گفتند که شاهراده جوان بخت را اندر
 کسی مطلوب نیست و کمک دیگری موجب خلل سلطنت است پس شاهراده
 از آنجا مخص شده راهی سبت قلمه گول کنده گردید و در راه به نگهبانان پناه
 برداخته چون بظاهر قلمه پا نکل رسید اجازت قدوش با کتاف مملک محروسه
 گشت هر روز امر اشرف و اعیان قطب شاه بی بشارت بوسی مقدر
 می گردیدند چنانکه سه هزار سوار و پنجهزار پیاده خوشنوار فراهم آمدند و در آن اثنا
 قاصدی از جانب نایک و اریان کو لیکنده رسیده بعرض رسانید که اگر ایالت
 حایات بدینصوب توجه نماید قلمه را تسلیم بنده گان درگاه مینمایم ابراهیم قطب شاه

مستوحش گول کنده گردید چون نزد یک رسید نایک واریان آن قلعه با پیش
کش نمایان بفرسباط برسی مشرف گردیدند ابراهیم قطب شاه داخل قلعه گردید
پس از آن بسیاری از اعیان و ارکان دولت قطب شاهی از گول کنده آمدند
حاضر شدند چنانچه در مدت دو ماه چهار هزار سوار مجتمع گشتند عین الملک باستماع
این معنی متفکر گشته اکثر امر را مثل بحر خان و جگیت را و حاجی خان سرنوبت
را بدار السلطنت کو لیکنده و داشته خود به بعضی سرداران مثل خداوند خان
حبشی و عالم خان و اخلاص خان حبشی و قیونخان و سحر خان و ناج خان
بمزم رزم بادشاه قطع منازل نموده بقلعه گن پوره رسید و ربن اشنا جگیت
بموجب حکم عین الملک در گول کنده محبوس بود از نایک واریان قلعه در خسته
بهوای شاهزاده ابراهیم تحریر و ترغیب نمود و پدران اشنا فرمان شاهزاده
موصوف بنام نایک واریان مذکور نیز صادر شد نایک واریان بمحرم مطالعه
فرمان متفق گشته جگیت یور را از قیدجات داده از راه دولت خواهی فرستاد
قلعه گول کنده پرداختند و جگیت را و را که خیر خواه عین الملک بود گرفتند
بجای جگیت یور را و محبوس گردانیدند و بمنزل بحر خان و اخلاص خان و حاجی خان
شتافته همه را بقصر رسانیده سر اسای ایشان را بر نیزه کرده گردانیدند
و شاهزاده سبحان قلی خان را مقید ساخته تمام خزان و اسباب را ضبط نموده
در ساعت عرضداشتی بحباب ابراهیم قطب شاه نوشته با سرهای حرام
خواران مصوب امین خان منشی روانه درگاه نمودند عین الملک باستماع معنی
منویم گشته عرضداشت متبلر مستعد حای عفو جرایم و طلب قولنامه و امان نزد
سلطان ابراهیم قطب شاه فرستاد بادشاه پذیرا گشته فرمود که بعد رسیدن
بدار السلطنت گول کنده ملاقات شما بوقوع خواهد رسید در این اثنا این

منشی با سرامی خرام خوران و عوفیه نابک و اژیان رسیده بجلست باخا خره
 و عنایات شاهانه سرفراز گردید عین الملک خایف گشته بسیاری از اناشته
 سلطنت را برداشته پانچ هزار سوار و چندی امر آژاندار بدر رفته از راه کولک
 بسرحد مالک محروسه بدرخت ابراهیم قطب شاه بساعت ممتد داخل قلعه گولکنده
 گشته بپرت سلطنت نمکن گردید مدت سلطنت بجان قلی چند ماه بود و بگر
 سلطنت ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی ابراهیم قطب شاه روز دوشنبه
 روز دهم ماه رجب شاه بهی بر سر سلطنت جلوس نمود و جمیع امرای
 بخلایق و نوازشها سرفراز شدند مجلس شاهانه ترتیب یافت شعرا فصیح زبان در
 اشعار موزون و قصاید خوش مضمون و تازیجهای گزرا تیده بخوارشات بادشاهی
 سرفراز گردیدند ابراهیم قطب شاه بنظم مہات سلطنت پرداخته چنان بند و بست
 نمود که در و حرا می را در مالک محروسه او دخل نمایند و زبر و نه اسباب شکوه
 دولت شاهی در رفتی و ترا بد شد بعد چندی ابراهیم قطب شاه بامداد حسین
 نظام شاه روانه گلبرگه شده آن قلعه را محاصره نمودند علی عادل شاه والی
 بیجاپور رام راج را بملک خود خواست و او از بیجاگیر با لشکر انبوه روانه شد
 بعد بمقابلہ طرفین جنگ عظیم رود او پس در میان خود با صلح انجامید و بی
 سبب تخلفات خود با مراجعت نمودند ابراهیم قطب شاه بدار السلطنت
 موکلنڈہ فائز گردید و چند سال عادل شاه و نظام شاه بجماعت رود او علی
 عادل شاه اراده تسخیر احمد نگر نمود ابراهیم قطب شاه در امراج والی بیجاگیر
 را بملک خود استعدا نموده پس ہر سہ بادشاہ بہ احمد نگر رسیدند چون
 رام راج یا جمعیت بسیار بود حسین نظام شاه تاب مقاومت آنہا نیاورد
 قلعه احمد نگر با سبب جنگ بملقہ قدر خود بخشیدہ بیرون قلعه بہر جانب در تارک

و مانند شکریان رام راج در غارتگری نواح احمد نگر قاصر نشدند که شرح آن
 تواند کرد و اخرا لامر حسین نظام شاه آنها را بصلح باز گردانید ابراهیم قطب شاه
 به گول کنده رسید بعد چندی مصطفی خان را بنا بر تسخیر گونڈیر و گونڈیلی
 و آن نواح را روانه ساخت مصطفی خان در مدت یک سال تمامی آن نواح را
 تا سرحد دیاس کے شورش خیز کرده مراجعت نموده ابراهیم قطب شاه به تعمیر قلعه
 گول کنده متوجه شده آن قلعه را با استحکام کلی تیار کنانید و درون حصار چوکی
 و دو کا نه با تمام رسانید بعد چندی حسین نظام شاه باستیصال رام راج کمر
 سعی بسته ابراهیم قطب شاه و علی عادل شاه و علی برید شاه را کمک خود
 طلب داشته چنان مقرر شد که چاند بی بی دختر حسین نظام شاه و سلک
 علی عادل شاه در آید القصد چون شادی مذکور بانظام رسید هر چهار بادشاه
 بنظام قلعه شوالا پور ملاقات کرده بسرحد ممالک رام راج راهی شدند رام راج
 بر این معنی اطلاع یافته با یک لک سوار و سه لک پیاده و ده هزار قیل و کمانه از حوض
 توپ آمده از طرف ندی کشاف رود آمد سلاطین اسلام با یک لک پنجاه هزار
 سوار و یک لک پیاده از ندی کشاف عبور نموده جنگ عظیم نمودند تا آنکه رام راج
 شکست یافت اسیر و دستگیر شده قتل رسید و قریب سه لک مردم کشته
 او قتل آمدند و بسیاری اسیر گردیدند غنیمت بسیار با تمامی ممالک رام راج در تصرف
 سلاطین اسلام آمدند این واقعه روز جمعه ۱۲۴۰ ماه جمادی الثانی ۸۵۲ هجری رونمود
 از همین تاریخ ممالک تمامی دکن در تحت تصرف آمد پس سلاطین اسلام بمقر
 خود مراجعت نمودند و در ۱۲۴۰ هجری در پیر اول روز جمعه چهارم شعبه
 رمضان المبارک ابراهیم قطب شاه را در بلده گول کنده فرزندش متولد شد
 نامش محمد قلی نهادند القصد علی ابراهیم قطب شاه از راجندری وقام کوش

تا سرحد دریائے شور تمامی طرف مغرب و قیرت محیط شده دایره مملکت او
 وسیع گردید و از تعمیرات او از بقلع عمارات و بقلع واحداث بسایین اطراف
 گول کنده و عمارات اندرون قلعه و هم چنین باغ ابراهیم شاه و باغ گلشن
 و لنگر دوازده امام تالاب ابراهیم پین و معموره ابراهیم پین که بنام خود احداث
 نموده بود و تالاب کنگره و کتوه بدویل و کالاجو تره گول کنده و مساجد
 مدارس و عمارات عالی مقام که با اهتمام السلطان و الامقام تیار شده تالاب
 حسین ساغر که خاقان زمان زیان دو لکبه چون صرف محفوضه سد آن نموده
 و سدی از رنگین و سنگ بطول یک فرسخ و بار تفلح و بعضی پنجاه درجه بر کنار آن
 و یا چه بسته و تالاب مذکور با اهتمام حضرت حسین شاه ولی قدس سره با اهتمام رسید
 لهذا بنام آنحضرت تالاب حسین ساغر مشهور گردید گویند که خاقان زمان و فتنه
 به گلبرگه تشریف برده حسین شاه ولی از دست سلطان رسیده بدار السلطنت
 گول کنده تشریف آورده مصائبت سلطان بمرتبه امارت ترقی نمود و نسب
 نامه آنحضرت اینست حسین شاه ولی قدس سره بن اسد اقدس بن سید صفی اقدس
 ثانی بن سید اسد اقدس بن سید عسکر اقدس بن سید صغیر اقدس کن میگ بن سید محمد اکبر
 حسینی بن حضرت خواجه بنده نواز حسینی قدس سره و در عصر سلطان جمیع اهل فضل
 و هنر از اکناف و مساکین از اقالیم اطراف آمده در بلده گول کنده ساکن شدند
 و هر یک از فیض احسان او ذله یا میر بودند و اهل فضل و علوم مجلس او حاضر
 شده بمباحثه علوم می پرداختند و آن سلطان مردمی بود شجاع و ستهو سپاه
 پرور و عادل و معامله فہم از اجناب طبقات ایام باخیر بود و آب و عیب او بخدی
 بود که اگر سپیرا لے طشت هزار در زیر سر گرفته تنہا از گول کنده تا ملنگا و از یجا نگر
 و بیجا پور رفتی احدی متعرض او نشدی و سواد ملنگا نہ کہ ملو از وزوان و رے زمان

بود از آنها نام و نشان نمانده کیفیت انتقال ابراهیم قطب شاه اینست که در
 او آخر عهد بر همین زاده رای را و نام که پوخور عقل و حسن شمایل بود منظور طبع
 ابراهیم قطب شاه گشته در امور ملک و مال مطلق العنان گردید و قریباً هفتاد
 او در نظر بادشاه موصوف از حد زیاده شده و در او آخر ایام حیات بادشاه
 آن کافر نعمت را با لشکر بسیار بر سر تاختان که در حرم قلعی نگر بود با غلوی کفر
 رفته ساکنانش قهر ساخته موازی یک لکمه چون و بت بسیار از طلا و نقره
 که بعضی بصورت آدمی و بعضی به تمثال شیر و بعضی به تشبیه میمون بود
 بجهت سرکار اشرف ضبط کرده و سه لک چون دیگر از ممالک وصول کرده با تحف
 و هدایای بسیار منوجه خدمت آن شهریار گردید و در وقت گذرانی در آن تحف
 چون نظر آنور بر آن صور پتخان افتاد فی الحال پت محرق عارض ذات
 قدس صفات شده بر لبه ضعف و ناتوانی افتاد و روز بروز مرض استعداد
 یافته هر چند اطباء بجا لجه کوشیدند سودمند نیفتاد آخر بروز خشنودت و یکم
 ماه ربیع الثانی در شب هجری بعد نماز ظهر بجا تم بقا خرامیدت سلطنتش سی
 و نه ماه عمر شریفش به پنجاه یک سال نرسیده بود خلایق با دیده های گریان
 و دل پریان بباغ لنگر فیض اثر مدفون ساختند بادشاه موصوف سخی و عادل
 بود همیشه روزخوان نعیم او گسترده مینمود بسیاری از اطمینان و انشراح الوان و حلاوت
 و فواکه گوناگون هزار با خلایق حبیب و کنار از روی مالا مال مینمودند و ذکر
 سلطنت محمد قلی قطب شاه بن ابراهیم قطب شاه ارکان دولت محمد قلی قطب
 شاه پیر و رنگ خلافت مملکت ملوک احلاس دادند و نذر و تهیت گذرانیدند

رباعی

که شاه جهان دایما شاد باد دولت خورم مملکت آباد باد

همه نقد گیتی نثار تو باد عروس جهان در کنار تو باد
جمع امراء فضلا بجلعت شانمانه سرفراز گردیدند و ابواب عدل و خواجه کافه
عالم و عالمیان مغلوح شد رباعی

نکردی بحکس از ظلم من زیاد قبا ئی گل گشتی پاره از باد
بجز مطرب کسی برهن نبود بزم برهنه کس بجز سوزن نبود

همان سال در شصت و نه هجری بادشاه بنا بر تسخیر قلعه گلبرگه روان شد و به لحاف
نظام شاه احمد نگاری بمحاصره آن قلعه پرداخت قلعه دار از آن جا که ناپسند
عادل شاه بود چند ماه از بالاکه قلعه جنگ کرد چون فوج عادل مشایخ جنگ
اور سیدار صلح شد و فوج نظام شاه با متحد نگرفت و محمد قلی قطب شاه به گوگند
اند پس از آن بادشاه از تهنائی شادی صبیح میر شاه میرزا خواستگاری نمود بعد
از جشن شانمانه و مجلس ملوکانه آن گوهر و برج عصمت و نجابت تو دوازده و پنج
خود آورد و در شصت و نه هجری روزی بادشاه بزم شکار از گوگند به جانب مشرق روان

شد بچهار کر و سیلک آن طرف بهر موسی جبار سر نیز آب به دید بلیت
لطیف و دلکش آب و هوا سئ مبارک میسنی فرخنده جانی
خواست که در آنجا شهربنیا کند پس ساعت نیک دیده بنیای آن شهر

بنهادند مشتمل بر چهار راسته و بازار و چهار سوای چهار سوای مسلولی الاصل
و چهار طاقها سبب رفیع بازار راسته و وسیع و چهار ده هزار دوکان ایوانی
و دوازده هزار محله و حمامات و خانقاه و مدرسه و نکر و میخانه مسقر منوره
و جانب شمالی نیز و محل خاصه بادشاهی است راد او ایوانهای عالی و قصه
رفیع نمودار ساخته و در حسن ساعات و امین اوقات مجموعه کوچه و بازار و شهر
و محلات را از رنگ و آهنگ به تکلف هر چه تمام تر آوردند و این شهر فرخنده

در آویل نام بهاگتسی طوایف بهاگ نگر کرد بعد هفده سال به حیدرآباد موسوم
گردید و این شهر فرخنده اثر مجمع فضلاء زمان و منزل مسافران جهان
و مسکن و ماوای اکابران و اعیان بگردید و کثرت خلق و وفور بدایع و صنایع
بدرجه انجامید که ساخت کوه و دشت و امون بهمت نصایق پذیرفت و از
حیدرآباد تا قصبه نرکپور و ابراهیم پور و بهونگیر و پٹن چرو که چارست واقع
اند مسافت مقدار ده فرسنگ اطراف مجمع قضای دست و صحرای باغ و دستان
شده از کثرت بقاع و دلکش و نزاهت عمارت فردوس و شش رشک فلک

اخضر گردید رباعی

شهری چون بیت در بگوئی یابی تو دور و هر آنچہ جوئی
او هر چه بگوست کم نیابی یابی همه جسد و غنم نیابی
در بلده حیدرآباد مسجد جامع با تمام رسانیدند و در پہلوئی آن مسجد جامعی
در کمال لطافت و پاکیزگی ترتیب یافت و از خانه خاصه سنگ ها سائے
لطیف و لب ها سائے پاکیزه بجهت صا در و وار و معین گردانیدند و حجامان
خدمت گذار سپه فرد و اجرت بخدمت ارباب احتیاج بخیل کنانیدن
و موسسین حاضر و مستعدانند قریب بحام که وسط شهر بود چار طاق وسیع
و وسیع هر چهار گوشه ان چهارمینار رفیع سر بفلک کشیده و از سنگ آهک
بکمال استحکام و ارتفاع تیار ساختند قریب سه لک بیون صرف آن شد
و در برابر طاق راستی ایاب بنایت طول و عرض و در هر راسته و کایه
مسجد بکمال زینت پر و اخته و بجهت اطباء بیت راسته شمالی با تمام رسانیدند
و در جنب آن نیز حمامی احداث نمودند اطباء کی مذکور بی زحمت اجرو محنت
بمسالجه مریشان حاضر باشند و موجب ایشان از سر کار مقرر بود و او دیه

از دو خانه سرکار میرسانیدند طلبا به تحصیل علوم و درس خوانی مشغول باشند
و تمامی را معاش از سرکار مقرر بود و سهمت پائین شمالی و غربی محل خاصه مقرر
بود و آن چهار طاق رفیع که بچهار کمان موسوم است و در وسط آن یکپار در عم
عریش و طویل میدان مربع و مستطیع ترتیب دادند و میان صحن چوبی لطیف
که حالا سوکاحوض میگونیذ مرتب ساختند و در برابر چهار کمان دیواری بلند
بود و در جوف آن مکان دیوار کمان با متعدد در کمال متانت تعمیر نمودند
و طاقی را که در بجانب مشرق دارد درین ایام کالی کمان می گویند بالای
آن عمارت رفیعی بنابر نقارخانه تیار گردید تا هر صبح و شام صدای نقاره
و نقیر شاه از آنجا بگوش ساکنان دور و نزدیک رسد و طاقی که در بجانب
مغرب دارد موسوم بکمان شیر علی که در این ایام شیر دل مشهور است
در دوازده دولت خانه قرار داده بالای آن قصر عالی برافراشتند و دو تنگ
خارا شبیه به بعلت هر یک در طول لبست در عمه و بعرض زخامت دو در
و بر بالای آن تخت مسکلی دوازده در عمه در نهایت ساخته استوار نمودند
نجانان هنرمند و دوازده عالی را از جوپ صندل ملاکیه ترتیب داده و بجهت
مستحکم گردانیدند و صفه ایوانی را که اطراف فضای چار طاق واقع است
منسوب بیکلی از امر او خوانین و سرداران نمودند و بفرموده پادشاه مقرر شد
که هر صباح جمیع امر خوانین با تجمل سواری خود با درانجا رسید چون بدر
دولت سرافراز شوند فرود و جیداً قدم در دولتخانه گذاشته متوجه خدمت
پادشاه شوند و ایم الاوقات چند فیل مستعد و هر دو طرف درگاه نگه دارند
و یکپار پیاده مستعد از دو جانب صف کشیده نوبت نوبت استاده
باشند از بندگان خاص و در نظر حبشی بانها رسپاه همیشه و صفه ایوان

متصل بدر دولت سر اکمل حاضر باشند و اندرون درگاه فضائے وسیعی
 بود که جانب جنوبش دفترخانه بادشاهی و طرف غربش جامدار و بعضی
 کارخانه جات سرکار بود و بجانب شمال دروازه دویم واقع بود و در فضای
 آن هفتصد و سی پیمت شصتن جمعی از لشکریان و حوالداران و فیصل سواران
 و شب نویسان ساخته بودند و محل سیوم محل محل بود صفحہ ایوان عالی
 مرتفع باد و شش نشین زیرا که همه وقت جمعی از سلاحداران امتیاز نوبت بنوبت
 استیاده چاکری بنمودند محل چهارم چند محل بود عمارت رفیع و دلکش تیار
 ساخته بودند درین محل نیز جمعی از سلاحداران خاصه بنوکری حاضر می بودند
 و محل پنجم موسوم به گلشن محل بود ایوان های رفیع و کو شک های دلکش تیار
 ساختند و اکثر سلاحداران خاص و درین محل بنوکری اشتغال می داشتند
 محل ششم صد رصفه بود منازل و بنیاد ایوانها رفیع و از مرتب و اندرون
 محل جمعی از سلاحداران مقرب و امرا و مردم معتبر خاصه حاضر بوده می مانند و محل
 هفتم به سجن محل و سوم بود درین محل عمارت با صفا جمعی از اعیان اکابر و فضلا
 و اهل اعتبار مقام داشتند و بر جانب شرقی این محل صفحہ طولانی تخیلاً صد و عی
 همه تر و انواع الطعمه و الوان اشربه برآمده بیدین کشیده می شد و انواع
 طعمه های لطیف و مرغ و ماهی و اقسام حلویات آنچه در فحیل انسان نگذرد
 بر سر خوان حاضر می ساختند هر کس هر چه می خواست خوان سالاران و چای
 گیران میا و آماده می کردند و هر روز موزی و دوازده نفر از قسم سپاه سالاران
 خوان گرم احسان خاقان زمان فیض می یافتند از آنجا که طبع و ادب و سلطان
 بعد از وادو مایل بود حکم کرد بامارتی که یک ضلعش متصل بمیدان و بازار
 بوده باشد شملبه چند طبقه و در هر طبقه کو شک های عالی که از هر خانه و ایوان با

در و از به بجانب میدان بود و باز اگر کشاده باشد با تمام رسانند تا اگر مظلومی
 راستم رسیده باشد و با حاجت نندی را احتیاج رود نماید زیر آن قصرهای یون آمده
 بیواسطه امر او ارکان و بعلی زحمت پرده داران و در بانان عرض احوال
 خویش نمایند ازین جهت این محل به واد محل موسوم گردانید نقوش پرکارستف
 و جوارش منقش و رنگین و در پیش این محل ایوانی عظیم و در وسط صحن آن حوضی
 وسیع شصت در عمه طویل و عرض تیار ساخته بودند با شاه اکثر اوقات در آن
 محل و بالای آن جلوس نموده و داری و عدالت عالیه خلایق اشتغال مینمودند
 و هر کس هر چه بذات خود بعرض میرسانید بمقابله خود کامیاب می شد بعد چندی
 با شاه بنابر تشییر کندی کوته و یکننده موسلمورک غریمت نمود و زمینداران انفسی
 در آن که مدت عاجز ساخته ممالک مذکور بدست آورده قلعه کندی کوته و غیره نیز
 عنایت نموده و مدتی تشییر خان در آن ممالک حاکم بود چنانچه تشییر خان
 در آن ممالک از مختمعات اوتما حال بنام او جاریست پس آن موسلمورک به سبب
 وندیال جنگیت را و و نایک و اژیان بنمزد سپهر و حیدر خان و خانخانان و ساماچی
 و جمعی از سرداران معتبر را به سپه سالاری مرتضی خان در آن ولایت گذاشته
 منظره و منصور بطرف حیدر آباد و عطف اعیان نموده درین ایام محمد قلی قطب شا
 در کنار نندی موسی که میدان وسیع داشت نندی محل احداث نمود و باندک
 روزی عمارات رفیع و وسیع که گنجایش فیضان و اسپان و سواران و راجان
 بود و اکثر دربار عام و راجانیش با تمام رسانیدند و بعد چندی چون محمد قلی قطب
 شاه برای سیر و شکار در صحرا مرغزار خوش بهار گذارند و بعد چندی اشتغال
 شکار چون وقت دوپهر شد در گرمی آفتاب خواست که بجای سبزه و سطر و در
 اینجا سوسان بعرض رسانیدند که با طراف این کوه جایست پس خوش و مرغزار

دککش چشمهای آب زلال روان بادشاه باسنت اسپ چپاینده بر آن
 زمین که دارالخلافه حیدرآباد و دکرده است حکم کرد که قصرهای فرسنگ و ایوان
 های وسیع در اینجا بنا سازند پس هر چها حدان حوضهای بزرگ و نهراکے
 آب روان و باغات جنت نشان از دامن کوه تاجیدرآباد ترتیب دادند و
 اندک روزی دیوار و کنگره های آن بنایت فرسنگ با تمام رسانیدند و وسط آن
 درختان میوه گوناگون و گلهای بو قلمون نصب گردانیدند و آن عمارات موسوم
 به بنات کبکات و آن باغ را باغ محمدی موسوم نمودند و در اینجا درختان بنه
 خلاوت آگین نصب کردند

صفت انبه چکوم که شیرین و لطیف کوزه قند بنات است و معلق بر بار
 درین ایام رای جهان آرای بادشاه نشنا نمود که چون ندی موسی طغیان
 می کند مردم را عبور از آن مشکل می شود و خلایق که از آن طرف آمد و رفت میکردند
 اذیت می کشیدند پس بالائی بالائی آن آب تیاری پل شروع کردند و در
 عرض دوازده درجه مستطیل و دو طاق یعنی گان ها باستخام تمام با تمام رشت
 فریب دو لکه هون صرف آن شده موجب آسایش عالمیان گردید و تاج آن
 و در حروف صراط المستقیم ساخته و بجزی یافته اند و این پل مغرب رویه است
 و عوام الناس بنام پل نروه مشهور است و درین ایام بادشاه تعلقه وزارت
 و کالت خود بسیار تپناه مرزا محمد امین که بوفور کامرانی ممتاز بود و عنایت
 فرمود و مرزا فرخ را پنهان انتظام امور جهان بانی نمود که جمعی رعایا و برابرا بپسود
 و فراغت کامران شدند و او تعلقه بند و بستی خود به سوامی را و برهن بخشیده
 مقصدی امور سلطنت گردید و مدبران ایام غیور سلطان وکیل شاه عباس و
 ایران نزد سلطان آمد چون مراتب اتحاد اذیت های فیما بین مخصوص بسبب

اتحاد و مذهب شیعه فیما بین آنجا ندان شدند بود و تجدید استحکام یافت محمد علی قلی شاه
 استقبال نموده درگاه چپوتره قاعه محمد نگر عرف کو لکنده از آن عالی شان ملاقات
 کرد و مکتوب شاه عباس بطالع او رده کمال مسرور و متعجب گردید پس اغر و بسلا
 تخایف نفیگشت و رده بودند بنظر اشرف گذاریند مثل تاج مرصعه بشین تمیت با کمر
 خنجر مرصعه مکمل و چپل راس اسپ عربی با زین و لجام مرصعه و عنان های زلفیت
 و موازی پانصد و پانچم و طلسم فرنگی و خطای دو دوازده جفت قالی کج بانی
 و چو شقایق و دوازده درعه و دیگر تحف ایران بطور آورده به تشریفات خاص
 و مراحم شاهانه اختصاص یافت مدت شش سال بواسطه قتنه و استخواب منحل یعنی
 بادشاه هندوستان که بطرف احمد نگر و غیره بهم رسیده بود در رضای مراجعت کرد
 مذکور در توقف افتاده هر سال دو هزار تومان کیسوائی انعامات منشار الیه عا
 می کردند مخفی نماند که چون در محلات بادشاه مکانیکه بنام ایمه علیه السلام باشد
 بنود بتا بر آن سلطان خواست که ایوانی رفیع مشتمل بر سفینه طبقة نور پهلوی
 و او محل تیار ساز و پس بذات خود با اهتمام آن مصروف مانده در اندک مدت
 ایوان رفیع مشتمل بر منقوش غره ادا ایوان های منوره و دلکش با تمام
 رسانیده به خدا و او محل موسوم گردید **بلیت**

ز عالمی غره ایش چشم بدور نقوش طاقها چون ابرو سی حور
 طبقة هفتم را که بس منیع بود بنام آلهی محل و طبقة هشتم را محمدی محل و طبقة
 نهم را حیدری محل و طبقة چهارم را حسن محل و طبقة سیوم را حسین محل که دارالک
 اقبال و دو تخته اند اجلاال بود و محل جعفری موسوی پس نام محل دودیم و اول
 محمدی محل و علی محل که کنایه از نام اثنا عشر است موسوم گردانید و نام دوازده
 امام برین قصرهای مبارک ترتیم نموده کیفیت حادثه عجیب پوشیده نمانده که جمعی

از بنزرگان اسفل اراده دیدن عمارت نبات کهاٹ منوده بے پروا نگلی
 در نشه بیالائی انکوه برآمده داخل آئمنزل مبارک شدند چون گاهیانان
 معانقت نمودند آنها را زد و کوب کردند کیفیت این ماجرا بعرض اقدس رسید
 به علی آقا کو تو ال حکم شد که گوشمال آن مفسدان بعمل آرد علی آقا عرض نموده
 که مردم منغل هرزه کار بسیار فرسایم شده اند چون در آن آوان سپاه منغل
 یمنی سپاه بادشاه دہلی به تسخیر و کن توجہ نموده بود فوج اکبر شاهی در نواح
 احمد نگر یا نظام شاه طسج جنگ انداخته بود فرمان ہمایون اکبر شاهی صادر
 شد کہ جمعی منغلان ہرزہ کار کہ جہاں باشند و سودا و معاہلہ با کسی نداشته
 باشند از شہر اخراج نمایند علی آقا از غور جو اپنے دنشہ شراب بی ملاحظہ
 بہ سرنوبتان کو تو ال خانہ دار ضا داد کہ مرا مشرف شدہ پٹھان و منغل و
 را از شہر اخراج نمایند سرنوبتان و پیادہ ہائے کو تو ال متوجہ کوچہ و بازار گرد
 ہر کس از سوداگران منغل و عربان از جاگیر و غیر جاگیراکہ دیدند مقید نمودند غوغا
 عام در کوچہ و بازار برخواستہ چنین شہرت یافت کہ فرمان خاقان زمان
 بہ قتل غریبان صادر گشتہ ارباب عناد و بی باکان و کن دست قتل و بیداد
 کشادہ بمال و منال سوداگران کہ حیدر آباد بودند در یک لمحہ تاراج بردند و کار
 از نیما گذشتہ بقتل و قید رسید آنچه خواستند از جور و بیداد بجا آوردند این
 بیچارگان بہر طرف کہ روی آوردند چنان پلازہ ہزار شمشیر و خنجر اعدائی یافتند و از تو
 مرزا محمد امین میر جملہ شاہی کہ جامدار خانہ عامرہ بسراخام مہام اشتغال میداشت
 چون این خبر استماع نمود فی الفور متوجہ ملازمت بادشاہ گشتہ تا آنکہ بادشاہ
 بر بہتر آسایش و خواب نگیہ منہمود و خدمتگاران از بیدار ساختن خوف و ہراس
 نمودند مرزا محمد امین بے ملاحظہ و بے تہاشا دروازہ را چنان زد کہ بادشاہ

بیدار شده احوال پرسید مرزا محمد امین کیفیت آن شورش و آشوب بعرض
 رسانید و عرض کرد که آنحضرت از در چیمه باوقصر ملاحظه فرمایند بادشاه بجلدی تمام
 در منظر ایوان رسیده دید که تمام شهر سرسراشته عال یافته بجز دویدن و غضب
 بفرمود باستمگاران پایمال فیلمان نمایند و علی آقا کو تو ال را که بسبب غفلت او
 این حادثه رونموده بود در معرض عتاب و خطاب در آورده حکم شد که اگر
 حالا دفع شر نه نمائی در عقوبت گوناگون گرفتار خواهی شد علی آقا کو تو ال فوراً
 مستوجه کوچه و بازار گردید هر کس که از اهل فتنه و فساد بنظرش آمد قتل رسانید
 و نوعی تیان و پیاده گان کو تو ال خانه که باعث این فتنه بودند چندی را مبنی
 بریده و بعضی را پوست برکنده و چندی را از فیل بسته و بسیاری را دست و
 پا بریده عبرت در کوچه و بازار گردانید تا آتش فتنه فرو نشنت کیفیت شورش
 خدا بنده بر او حقیقی سلطان محمد قلی قطب شاه اینست که درینو لا باغوائی
 مفسدان مزاج خدا بنده از خاقان زمان مخوف گردید پس باتفاق جمع
 از حوالداران و درویان خانه شاه راجو پیرزاده که برادر حسین شاه ولی قدس
 سره بود فراسم شده خواستند که خدا بنده را بر تخت سلطنت اجلاس دهند
 و خاقان زمان را اسپه رسانند باوصفیکه شاه راجو از پیر اقبال سلطان جاگیر وخواه
 مرغوب داشت شریک این مشاوری شده خاقان زمان بوقوع این شورش
 آگاه شد اکثر مفسدان را اسیر و دستگیر نمود و بسیاری را بنهر رسانید و بسیار
 راه فرار پیش گرفتند و شاه راجو راه فرار پیش گرفته خود را به بیجا پور رسانید
 و این محامله بعد انتقال حسین شاه ولی قدس سره بوقوع رسید و شاه راجو
 مدت الحمدر بیجا پور مانده در بها نجا رحمت ایندی پیوست تا آنکه بنیر شاه
 راجو ثانی بجید را باو آمده ساکن شهر شرجون ابوالحسن تانا شاه مریدش بود

بر تیره امارت در قلع نمود و کیفیت آن آئینه بقلم خواهد آمد و ذکر تیاری جهان محل
بعد چندی حکم شد که در بلخ امین الملک محاذی قسطنطنیه است عمارت عالی
تیار سازند حسب الامر بجای تمام در یک ماه عمارت عالی بجهان محل با تمام

رسید به بیت

اهل دولت را انقضای کشتائی آن بود در لطافت همچو جنت و لغز و زبان قمر
در شش هجری خبر رسید که پرتاب شاه زاد و نیز اختیار نموده است خاقان زمان
انصرام این مهم بعد از مرزا محمد امین میر حمله باز داشت سیادت پناه مذکور در
اوایل حال آسبی را و نایکوار می را خلعت و داندیده مع سید جید و حواله اردو محمد
و دیگر اماران را نامزد ملک و ستر نموده را و اعظم در آن قلع شتافته اکثر ممالک انرا در
تصرف آورد چون ملک ششون از اشجار است بموجب حکم اشرف میر حمله را بی
انقبوب گردیده با فوج سابق مخلقی گردید پرتاب شاه زاده تاب مقاومت
نیاد و ده هر روز بمقامی و هر شب بمنزلی بسر می برد میر حمله بمالک و ستر رسیده
در بر گزیده منگور و هند سرد و قلع و دیو نهایت تاخته آملک را منخر نموده بدار سلطنت
حیدر آباد و معاودت فرموده درین ایام محمد قلی قطب شاه بعیش و عشرت و تخیخ
و افراح که قبیح ترین اعمال است مشغول گردید و در ایام حرارت شراب
شجر حیاتش را نیز مردگی آورد تا توانی بر مزاج او قوی گشته همچو مرض گردید
و ضعف کلی بر طبیعت مستولی گشت و آنست که ازین حال جانی بی نیست
از جمیع ضایعی توبه فرمود و سحر شب هفتم وی قعه شش هجری طاهر و خوش
بوی جنان خرامید با شتهار این خبر و ربله حیدر آباد و دریای حوادث و فتنه
در ملاطمت آمده نزدیک بود که فساد عظیم و قتل عام بوقوع رسد و درین اثنا خبر جلوس
سلطان محمد قطب شاه بشهر شده بموجب تنگی آن فساد شد بعد چندی

از گذراندن نذ و طوس جمع امر و اعیان و علما و فضلا بنسب و تکلیفین خاقان
 جنت اشیان پرواخته بآنکز فیض اثر برده مدخون ساختند عمر شریفش آن
 بادشاه چهل و نه سال و ایام سلطنت او سی و دو سال و شصت ماه بود در
 عمر آن بادشاه هفتاد و یک هون صرف عمارت شده و هر سال نگرانمید شش
 مبلغ شصت هزار هون مصارف و اخراجات مقرر بود مبلغ کل و محسوم
 شریف مصارف اخراجات و وعاشورخانه که یکی بدولت خانه عالی شتمینت
 طبقه هر روز از غره محرم در طبقه اول روشنی می شد و آنرا اهل و کن کهن
 میگویند و بتایخ و ویم که روشنی میشد آنرا کهن و ویم می گفتند و بتایخ سیوم
 در طبقه سیوم همچنین از بتایخ نایخ هفتم که روشنی می شد تمام محل از بالا
 تا پایین چون از صدر هر چار غنای می گردید که روشنی آن بر فلک احضار
 صدر کرده بنظر می آید همچنین تا سه روز دیگر و هم محرم در جمله طبقه بار روشنی
 کامل می شد و عاشورخانه دیگر نزد و ولتانی متصل بازار که درین ایام بادشاهی
 عاشورخانه شهرت دارد و اهتمام آن عاشورخانه بکوتوال تفوض بود و این مرد
 عاشورخانه موسوم به الاوه می گفتند و در هر الاوه ده هزار طاق بودند که شرب
 چراغها روشن می نمود و به شب و هم عاشوره عالم با از روشنی و تکلف تمام
 تا به مسجدی که متصل به الاوه بازار ایست در این ایام آن مسجد شریف متصل
 به دلی دروازه واقع است میبوندند و از آنجا به الاوه میروند و در واز السلطان
 حیدر آباد حکم اشرف بود که بجای عاشورخانه با تکلف تمام نمایند و جمله را اخراجات
 از سر کار مقرر بود و در جمالک محرم و نیمه تمامی مقصات و قریات و دیهات عاشور
 خانه که می نمودند اخراجات آن عمالات محالات میدادند در سر کار اشرف
 مجر و محسوب می شد بعد عشره شریف بروز زیارت پس از تقسیم طعام مبلغ

دو از ده هزار هون به سزاقان و سادات غلو قلمی نمودند و نیز هر سال که
 می شد یک لکه هون خیر است باغبان و فقرا میداد و هر سال مبلغ بحسن کلی
 از نقد و حبس و قمار بکلیه معظمه و مدینه منوره و کربلا می معطی و بخش اشرف
 و مشهد مقدس و اماکن شریفه بنا بر خیرات می فرستاد و هر شادی و
 و مسلمان و غنی و فقرا که از زیر محل می گذشت نقد و کسوت به نوشته شخصی
 که نسبت می نمودند مرحمت میشد اگر در روزی هزار شادی میگذاشت نقد
 و خلعت می یافت و هر حاجتمندی به از دیار بعید می آید احسان و کرم و فضل
 آن بادشاه کامیاد و بعضی ابیات از اشعار آن بادشاه نوشته شده بر بام
 و دره دوست و لایست ضرر دانستم سخن ابل غرض بود و خطر دانستم
 بد و در خط چشمست کم نشد شوخی میاد که این دام در گردن بد دل فی خلد ازادی
 ذکر سلطنت محمد قطب شاه بن محمد امین پسر ابراهیم قطب شاه تولد سلطان
 محمد قلی قطب شاه هجری روز چهارشنبه است و دویم شهر جیلد برب سلتاد و در آن روز محمد قلی قطب
 شاه به محمد امین برادر خود گفت که شما خواند حق تعالی فرزند بسیار شما کرامت خواهد نمود پس طفل برین
 نام پرورش او نامیم پدرش به لیت و لعل میگذاشت چون چهار ساله پدرش محمد امین فوت
 شد خاقان زبان خود تشریف برده آن طفل را از مسکن او بجان آورده پرورش نمود و قاضی
 محمد سمدانی را به تعلیم او نام زد و سر بود بعد چند یوسف صاحب که مشهور
 او ستاده و سر آمد سپاهیان روزگار به تعلیم شمشیر یافتن و اسب ختن
 و تیر انداختن و بعضی دیگر هنر با و پیشه ها که بکار بادشاهان می آیند به تعلیم
 او مامور نموده پوشیده نهاد که در درگاه یوسف صاحب علیه الرحمة
 شمار و به حیدر آباد است وی در صحبت اهل کمال رسیده کسب عرفان
 در ششده هجری بر سر بر حکومت تنگانه جلوس نموده این بادشاه از جمع علما

ماهر بود و شیشه چمنیده و اخلاق پسندیده داشت سنجی و ذوی مروت بود که همگی
 صفار و کبار خوش دل و شادمان داشت وصف حدیث سن مرگب چگونگی
 لذت نفسانی نشد و اعمال دینی بر اعمال دنیوی مقدم می داشت سیادت
 پناه میر محمد موسی استیلا بادی در صفات او و تهیت عید سعید گفته رباعی
 با محبت نیاز بستم عهد و همان توئی کینه حالی می نشاغم پیش جانان توئی
 خسته بجام کینه لیکن جان نشاغم تازه است عهد سلطان تو است و عهد فرمان توئی
 و این میر محمد موسی از امرای قطب شاهی است از عهد محمد قلی قطب شاه ازند
 شعرائی با نام بود تا عهد سلطان عبدالقدوس قطب شاه در قید حیات بود و در علم
 تسخیر بدر که کمال داشت و در اکثر علوم عوینیه فضایل و کمالات او مشهور و وایزه
 خود و در بلده حیدرآباد و وقف قبور خاص و عام کرده لهذا وایزه او بدایره میر
 مشهور است عمر و راز یافته در سنه ۱۰۳۵ هجری رحلت فرمود و وایزه خود بدایره
 گشت فرزند داشت مجدالدین نام بالجملة چون جلوس بادشاه منتشر شد از
 جانب سلاطین اخلاص خصوص زمر و بادشاه ایران ایلچی معه تحف و بدایه
 خطوط تهیت حاضر شدند و بهین سال سلطان محمد قطب شاه حکم کرد که قوا
 نوکران این دولتخانه مضاعف کنند تا خوش دل باشند و وایزه پرتاب
 را و که درین دولتخانه همه سال از جمع خاصه خیل وضع می شد مضاف دارند
 و در یک هزار و بیست و چهار سال فراج بادشاه به راستن باغ محمد شاهی
 توجه فرموده در آن سرزمین حکم به ساختن عمارات و خیابان روح افزا
 گردید و در عقب این کاخ دل افروز خیابان سه طریقه انداخته و در بهر جانب
 نه راه جاری گردانیدند و بتاریخ بخت و هشتم شوال سنه ۱۰۳۳ هجری مشکوئی
 سلطنت محمد قطب شاه فرزند متولد شد منجمان اشکال شناسان گفتند

که تا دوازده سال این طفل بر والد بزرگوار خود گران است لهذا آن
 گوهر صدف شهر یاری را در همان روز بسیار پناه میر قطب الدین
 بنا بر پرورش سپردند هر یکی از شتر تاریخ تولد او تجویز نمودند و اب علامی قنای
 و میر موسی استرآبادی و در حروف کام بخش جانها تاریخ بر آورده و شاعری
 در حروف خلد افند مکه ابد تاریخ بر آورده و دیگر از محدثات او عمارت فیض
 و ملک فرساد و لکشا مسجد جامع است که در شتر عجمی آغاز تیار او شد و الحاکم
 به مکه مسجد مشهور است در وقت بنای آن مسجد مبارک باد شاه زمان جمع
 علما و فضلا را جمع ساخته فرمود که درین بنا از دست کسیکه در مدت عمرش
 تا تهجد از وفوت نشده باشد اول سنگی نهاده شود علما و فضلا حدیث القول
 مسرور داشت که در میان ما احدی باین صفت یافته نمی شود و انگاه
 خاقان زمان گفت خدا شاهد حال است که درین مدت العمر تا تهجد از من
 فوت نکرده باشد پس باد شاه از دست مبارک خود اول سنگی در آن نهاده
 و در عهد آن باد شاه قریب سی هزارهون صرف آن مسجد شده با تمام رسید
 و در عهد سلطان عبدالقد قطب شاه و سلطان ابوالحسن تا نا شاه تمامی ایام
 با تمام رسیده مگر کار ضروری از اهل کاری باقی مانده بود و در عصر عالمگیر باد شاه
 سالک عجمی بحسب ضرورت با فراغ رسید آن عمارت مقدس به کمال وقعت
 و صفای بطاوار الهی است و چنانکه مکه معظمه را کسی گاهی از طواف کنندگان
 خاسیه ندیده همچنین این مسجد شریف را نیز خالی از عباد کنندگان نیافته اند بدین
 سبب سیمه مکه مسجد من جانب الله بزبان خلایق جاری گشته مشهور عالم شد
 و در اخیر سنجی از دار السلطنت حیدر آباد طرح شهری انداخته به سلطان نگر
 موادم ساختند و در و عراض و آسایش متین شتمند و قطعه وسیع که یکی

حصار شهر باشد و دیگری حصار دو تخته بادشاهی بنا نهادند و خندقی بمرض
 پنجاه درجه هر دو حصار شهر حصار نموده بمنبع آب رسانیدند از اینجا بنیاد و پوز حصار
 برداشتند بست و پنج درجه عرایض مقرر گردید که از سنگ و آهک برآورده چون
 زمین برابر شود بست گزمر لغت ساخته مشقات و کنگره بار آورند و جمع عمارات محل
 بادشاهی بر چهار طبقه احداث کردند و چهار رسته باز در کمان لطافت و صفا
 محتمل و چهار رسته باز در دلش و در وسط آن چهار میتار برغ بنا نهادند آن
 چون عمارت با تمام رسید عمر بادشاه نیز با تمام رسید لهذا اکنون نام آن قلعه
 که نه گویند اکثر شکوهاست و او را مشیر الملک بر سر و رنگ طلبا بنیده در سال الهجری
 قمریه سرورنگ احداث گردانید و دیگر آنکه سلطان محمد قلی قطب شاه حوالی ننگر فضل
 قلعه گوگسند و عمارات دیگر موسوم به سلطان پور متصل کندهی که جنت خود ساخته
 بود احداث فرمود و عمارت الهی محل و محمدی محل و لواحق آن که بعد سوختن
 الهی محل که خاقان جنت آشیان محمد قلی قطب شاه چون طبقات افلاک هفت
 طبقه بنا نموده بود به سبب فطرار تعلق از برق سوخت سلطان بجای و محل
 قدیم محل جدید بنا فرموده و دو طبقه شکسته پنج طبقه کرد لیکن با وجود آن در
 نکاست بعد سحر شدن بلده حیدرآباد به عالمگیر و غیره و مرتبه بعد از عمری تمار است
 مذکور علت افتادن برق سوخت و دیگر بار تعمیر پذیرفته بلکه رفته رفته سنگهای
 انهار و مان صرف عمارات نموده اثری از آن نگذاشتند و نیز آن بادشاه
 دین پناه و در بنی باغ عمارات رفیع و وسیع بطرز عمارت اعراق به دو طبقه بنا
 سمار آن ماهر به تکلف بسیار در آن نموده و نقاشان مانی قلم بطرح و تفسیر
 نقاش نمودند و چند عمارات دیگر از آن بادشاه در هر جا بصورت تعمیر یافته
 از آن جمله باغ محمدشاهی و دیگر عمارات با الحمله سلطان محمد قطب شاه جامع علوم

عقلی و نقلی بود و باینکه ذکاوت و طبع داشت چنانکه روزی در مجلس
 او از علما و فضلا سباحته پیش آمد که مردان کوتاه قدان زیرک و عاقل و فرزانه
 می باشند باعث اینکه دماغ ایشان از دل نزدیک است ازین باعث فرستادن
 ایشان بسبب دراز قد آن بیشتر می باشد بعضی گفتند دراز قد آن نیز زیاده
 صفت موصوف اند جواب اینکه بدن اعلا کوتاه باشد پالم و دراز باشند
 نشان هوشمندان است و برخلاف آنکه بدن اعلا دراز باشد و پائینها کوتاه
 نشان ابلهیت نظیر به بعد شدن دماغ و این علامت در شرح پنج البلاغت گفته
 فاضل دیگر گفت حافظه بطفلان زیاده از کلمان باشد خردمندان جواب گفتند
 که شیخ ابوعلی در فتون شفا گفته جمعیت خاطر و توفیق مال در طغریب دماغ و قلت
 افکارات و مکرویات و دینوی نسبت از کلمان کمتر است ذکاوت و قوت
 حافظه طفلان از آن باعث زیاده از کلمان است بادشاه گفت خوابیدن
 بجانب پهلوی راست موجب تفریح و توشیح دل است عاقلان جواب بفرمود
 رسانیدند که اول آدمی بطرف پهلوی چپ می باشد چون پهلوی راست
 حسد دل آن حسد ملامه می باشد و موجب تفریح خاطر و راحت دل
 می شود خلافت بر پهلوی چپ در درجده سابع میر خوانند که راست است که اهل
 خطاه ختن غریزانرا بجانب چپ می نشاندند بنا بر آنکه دل جانب چپ است
 هر که بداجانب نشیند بدل نزدیک است الغرض سلطان محمد قطبشاه
 قوت حافظه بسیار داشت هر کتب تواریخ را که ملاحظه فرمودی همه بلطافت
 لسان و فصاحت زبان فرمودی همچنین هر چه می خواند از بر میداشت
 قصه وفات آن بادشاه چنانست که چون شهرزاده عداوت مرزا را بموجب
 گفته منجمان و اشکال شناسان یعنی بگفته رمالان نزدیکان پرورش

داشتند تاروی مبارک او تا دوازده سال بنظر سلطان نه افتد و آن پدر
 تا با آن حسن و جمال که یوسف ثانی باید گفت در خانه مهر که ماندی صاحبش در
 همان سال جان بحق تسلیم شدی و نزد مهر کس که خاندی آن معلوم در همان سال
 مروی اگر چه از اخراجات او از سر کار مقرر بود اما آن شستری بوج حسن
 سعادت از برجی به برجی و از ایوانی به ایوانی او تعلیم می بعد دیگری تا دوازده
 سال بسپرد چون محمد دوازده سالگی رسید بجمع علوم و آداب بهره وافی
 اند و خمت و انوار فراست بر چهره حال افروخت مشتاق دیدار پدر عالیقدر
 شد و سلطان را نیز تمنای ملاقات و از حد افرو و لهند تا یکنی سعید تجویر نموده
 آن برجیس برج حسن و خوبی را چون شستری از برجی برجی بجل اشرف آورد
 یعنی آن شهرزاده سعادت آثار را بمشگویی بادشاهی آورده بملاقات و محالقت
 پدر نشاط اندوز گردانید خشنی عظیم ترتیب یافت طوی بزرگ صورت پذیر
 گشت اما سلطان در همه سال از تپ محرق گشته پهلو بر بسته تا توانی بنهاد
 اطباء و الحجه پرداختند و الدة ماجده سلطان تجویر اطباء مصری هندی گذشت
 و گفت که معالجه اطباء مصری بمرج اشرف گواره خواهد بود چه بادشاه نشو
 نمایافته ملک دکن است علاج اطباء رهند موافق خواهد بود و اطباء یونانی خشن
 خواستند که این آتش حرارت باد و یه بارده شکین خواهد یافت اما اطباء هندی
 و دوا اگر موده آتش آتش افرو دند حکمای یونانی هر چند اضطراب و تالف کردند
 نه همتین محلات بر اطباء مصری نمود داشتند آخر الامر مرض استداو یافت
 و بخرسکرات شد آخر روز چهارشنبه تاریخ ماه جمادی الاول ششصد و هجده
 روح پر فتوتش بر وفقه رضوان خرامید هنگامه و آشوب برخاست منظور خان
 حبشی و ملک الماس و ملک یوسف و ملک غنیمت و مقام خلل و دفع فساد اهل بازار

و او باش شده قاسم کو تو ال را گفتند که در چا و ژری گنج بهمهات قرار کرد -
 حسن بیگ نایب او در چهارمینار قرار گرفته مردم اسواق را تا کید بلیغ نمایند
 که هر کس بکار و شغل خود مشغول باشند اگر خلاف امر از کسی واقع شود فوراً او را
 بسیارست رسانند و در دوازه عالییه شیر علی را مفتوح داشته حکم کردند که خاصیل
 نزدیک محل باو جمع چاکران جایجا حاضر باشند پس بموجب وصیت باو شاه
 شهنزاده عالی قدر سلطان عبدالعزیز با کسوت خسروی چون نیز اعظم ارستیه
 در شته نشین محمدی محل بر اورنگ سلطنت نشاندند و بارعام دادند تا خلیاتی از
 ورون و شیرین بلو از زمین بوس قیام نمودند و بعد از آن در بازار و محلات
 ساد می بنام نامی او نمودند بعد فراغ این کار عیش باو شاه مبرور مغفور
 بنعل و کفین نموده در لشکر فیض اثر بوده در گبندی که ظل الهی در حیات خود
 تعمیر فرموده بود وقت عصر مدفون کرده فاتحه خواندند علّامی فهایمی شیخ
 محمد خان ماده تاریخ باین مصرع نوشته مصرع حشرش به علی ابن ابیطالب باد -
 شش سی و چهار سال یکماه بخت روز مدت سلطنت او چهارده سال و
 پنجاه شش روز بود البقار لسن الکالمعبود - ذکر سلطنت باو شاه ذی جلال
 ظل الله جهان پناه سلطان عبدالعزیز قطب شاه - چون خسرو یوسف جمال
 سکندر اقبال مانند آفتاب از مطلع غر و اقبال طلوع نموده در عمر و دوازه سال
 بتاریخ سن و دهم ماه جمادی الاول هجری بر تخت سلطنت جلوس فرموده
 حکمران در او آگاه استاده عقیدت بجا آورده ند و رتبه نیت گذرانیدند
 و زبان بد عا و شاکش دند امر او سادات و علما و فضلا تشریفات و خلوت
 کامیاب شدند و مشایخین و فقرا را به بذل و نوال شاد کام ساختند و بر
 فیله با و اعزاه پس از بار کرده در اسواق و کوچه های تمام گردانده اشیار

کردند مولانا رونقی مادی تا پنج جلوس گفته مصرع مزین شد
 جهانی از جلوس شاه عبدالله - چون این خبر رسیدت اثر باکثاف ممالک
 اشتها ریافت کلاه سلاطین اطراف خصوصاً ایلمچی شاه ایران و وکیل
 جهانگیر بادشاه هند با تحف و هدایا و مکاتبت تهنیت آید هر یکی مخلص و مسرور
 کردند خاقان زمان به بند و بست ممالک و غل و نصب امرای پر دخت چون علانی
 انجمنی میر مومن استرآبادی بر حمت ایزدی پیوست سلطان مستقر منصب
 پیشوا می را بجسی کار شریک می نمود چون بادشاه عدالت پناه اورنگ نشین
 خلافت گردید والد سلطان جنت مکان متوجه داماد شاه علی پسرزاده شده خلعت
 و باندیه چون بعد و ماه جوهر کاروانی در شاه محمد یافته نشد عدالت پناه بعلامه العلماء
 شیخ محمد خاتون که از مملکت ایران آمده بود و مغرور فرمود منصب نشی گری نیز آن
 عالیجناب مفوض گردید و منصور خان که بر منصب میر جلگی سیرلندی یافت چون
 از قسم نویسنده گی بے بهره بود بامداد و اعانت بر بهمان سر انجام میداد و او در
 مقام غور و پروا دخت سپاه درآمد و قاسم بیگ بر عهده کوتوالی و حسن بیگ بهمان
 نیابت او بجال ماند و خواجه فضل ترک که حب گیر چار که هون بشد و طی داشت
 سیفنی منصور خان بر بهمان جاگیر بجال شد چون خاطر اشرف از انتظام بهام
 سلطنت فارغ گردید و فضل بر شکار بسیر باغ لنگم ملی که سلطان قلی قطب شاه
 احداث آن نموده بود متوجه گردید چندی در آنجا بعیش و تماشا پرداخت پس
 از آن بسیر تا لاب حسین سانغ چندی بعیش و طرب بسیروده به منی باغ تشریف
 فرماید و اکثر فضل بر شکار در گلگشت گلشن و گلزار و سیر و شکار گذرانیده بود و بیش
 عشرت دارد در این اوقات در ولایت و کن چنان اشتها گرفت که در عدالت
 پناه و بیبهانه سیر بنا بر تیغ ممالک بیرون آمده چون رونقی افراسی و و تها به شد

تفرقه خاطر و اندیشه ناگهان فی الجملة بمجموعیت مبدل شد بعد از آن جشن سالگروه همایون
 پایه ترتیب یافته که توصیفش از حیطه تحریر و نگارش خارج است کیفیت جشن
 مولود البنی صلی الله علیه و سلم در زمان سلطان محمد قطب شاه طبرق جشن بود
 مبارک مسرور شده بود و وجه اخراجات آن علما و فضلا و فقرا و محبت می شد
 و خرج هر ساله آن پنجه را بهیون مقرر بود عدالت پناه در عصر خود بکلف هر چه تمام
 بعمل می آوردند اخراجات آن دو چندان مقرر یافت پس در میدان قصور
 محل نیمه مشتمل بر چهل ستون برپا میکردند و در هفت دهم ماه ربیع که بقول
 اصح روز ولادت خیر البشر است صلاکے بخش میدادند و مدت دوازده روز
 و شبانین شور پر سرور ادا می یافت و در شب آخرین جشن خوان الوان انواع
 نعیم در میدان و داخل می کشیدند و خاص و عام طبقات اسلام از آن خوان
 کرم تناول می نمودند و بیرون و دولخانه و ران شب چراغان روشن میکردند
 و آلات التبلای اندرون و بیرون سر می دادند آن شب تا صبح بعشیر و عشیره
 می پرداختند و هنگام رقص و ساز با طبل و آفتاب جهان تاب کرم میبافتند و فیروز
 این شب تمامان زمان از دولخانه فیصل خاص سوار شده با جلوس سواری متوجه
 تماشا و تفریح آئین بند می و روشن می شده تا جاوڑی گنج صیوبره کو توالی بود
 تشریف برده فیصل کو شکوه را و از اینجا بکجک مرصعه لجه نگاه میداشتند و هم در آن
 طبق بازر و جواهر تیار می نمودند و سوداگران و تاجران که و کالین را با انواع کلفا
 و صمغ آلات آراسته آئین می بستند و تحایفه مرغوب گذرانیدند و تشریف
 و نعامات کامیاب میشدند بعد فراغ از تماشا همان شوکت و حشمت مرجعیت
 می فرمود و اخراجات این جشن مبلغ سی هزاره و آن مقرر بود و از ابتدای
 سلطنت از عهد سلطان قلی قطب شاه در هم تفریه داری و رین خاندان بود

در عهد عدالت پناه در بلده حیدرآباد و ممالک محروسه که در نقارخانه اوست
 از نوازش نوبت باز آورند و کوس و نقاره نتوانند گوشت را دخل طعام
 کنند و قصایبان و کاکین خود را بر دارند و قتیولیان برگ تمبول نفر و شند
 می جمع لذات و تکلفات ممنوع و متروک باشد و این احکام در اطراف کاظم
 که چه چینه و دو چه بر اسلام جاری بود که غم امام علیه السلام بجا آرند و از جاندارخانه
 چند نفر از لباس سیاه و کبود با عصای سبزه و سیاه با کتر ملازمان و بندگان
 و ذاکران و مداحان تقسیم می یافت و در هر دو الاوه که یکی در آن دولت
 خانه و دیگری در بازار که درین ایام بادشاهی عاشورخانه می گویند فرشت
 یانات سبزه و سیاه می گسترانیدند و سقف آنرا به مغل و طلوع سبزه و سیاه
 می پوشیدند و در الاوه چهارده علم استاده می کردند و در بخت با سه
 چهارده درعی که آیات کلام مجید و ادعیه ماثور و در آن منقوش بود و باشد با آن علم
 می پوشانیدند و چراغها و شمعان با سه بزرگ برنجی که دور یکصد چراغ روشن
 می شد بسیاری بصورت اشجار پر شاخها ساخته بر ایوانها گداشته شده
 کافوری بالا سه ایوانها و اطراف حوض حیدره هر شب می افروختند و ذکر
 آن خوش الحان بخواندن روضه و خطبه و مرثیه و مناقب اشتغال می زدند
 و سامعین گریه و زاری می کردند و بعد فراغ از تعزیه داری النواضح غذا
 بی گوشت حاضر آورده بهمه کسان می خوراندند و در قصبات و دیهات
 محلات ممالک محروسه همچنین تعزیه واری و سوغاری قیام می درزیدند همچنین
 تا ده روز عاشورخانه در جانب جنوبی بلده کوهیت با صفا و سلطان محمد
 قطب شاه بر بالا سه کوه عمارت عالی و قصر ضعیف سه مندر که بتکلف مبرجه
 تمام تر ترتیب داده بر بالای آن حوض بطول پنجاه گز و بعضی ایضا در وین

کوه عمارت دیگر مشابه بروج فلکی که تحمل سلطنت و امانت بادشاهی در آن
گنجد جایگاه بنا نهادند و آن کوه با صغار موسوم بکوه طور ساخته در اطراف آن
فرسخ و فرسخ بساتین پر از اشجار و باغهای پر از شمار احوال منموده
و امرای عالیشان و وزرای رفیع المکان نیز در حوالی کوه و کوه بنات گها
که مسافت آن تخمیناً چهار فرسخ گفته اند قطر بساتین راسته و پیراسته
بودند خاقان زمان برای سیر بکوه طور تشریف بردند و از غایت فرسخ
بعیش و نشاط مشغول شد و رباعی

ز یک جانب بهشتی شد نمودار ز یک جانب پر پیر و یان بسیار
ز یک سو فوج محبوبان سادّه چو محصور و ماه رخ انور کشاده
تا مدت یکماه در آن عشرت ملل مشغول سیر و طرب بود پس از آن متوجه
دار السلطنت حیدرآباد شد آمدن ایلچی و ملی در هنگامیکه شاه جهان بادشاه
در سال جلوس خود در شکله اچری متعاقب خان جهان بودی که از آن بادشاه
ستونم شده به احمد نگر آمده به نظام شاه پیوسته بود و از دار السلطنت اگره
بصوب دار السور بران پور نهضت نموده چون به بلده مذکور رسید
بنابر اظهار مراتب دوستی مکتوبی با تحفه و هدایای لایق بصحابت شیخ
محمّد الدین پیرزاده او جبین مرسل داشت چون وکیل مذکور بخدمت عدالت
پناه پیوست بانواع تشریفات و انعامات سرفراز شد و از روز آمدن زنجیر
نیل با و مرحمت شد درین ایام ایلچی شاه ایران الموسوم محمد قلی بیگ به مع
نام و تحفه گرانمایه بلاذمت عدالت پناه پیوست و بانواع تشریفات و انفر
و انعامات متکامله کامیاب شد بعد چندی عدالت پناه بسیر بارغ و سیر
محمد نگر و زیارت عروضة والده و بجهت خود پرداخت تشریف الی ملک بمعرض

رسانید که ملیا از میدان کلنگور سرشورش برداشته است لهذا شجاعت و نگاه
 ایلمچی بیگ را با فوج قاهره از قلعه گول کنده مخضنه نموده مشارالیه آن شب در
 دیگر یلغار کرد و وقت صبح که هنوز آن در پیشه از خواب غفلت بیدار نشده بود چون اجل
 ناگهان بر در خانه اش رسیده در پائش را بقتل رسانیده به خوابگاه او رفت
 این اجل گرفته سر سینه از خواب غفلت بیدار شده دست بشمشیر برده بود که فی
 ایلمچی بیگ با چند جوانان دستگیر کرد و سر بر غرورش را از بدن جدا ساخته نهادند
 بجانب گول کنده برآمد راهی شد و قتی که با و شاه از دروازه قلعه گول کنده برآمده
 بحیدرآباد توجه نموده بود سران مفسد بر سر نیزه کرده بنظر ملازمان در آورده
 بنوازش قلعت سرخراز گردید تا حال کان حویلی او در وسط حیدرآباد بنام
 مشهور است که انرا کان ایلمچی بیگ می گویند در شصت و نه هجری باران
 مطلق بنبارید پیش از آن دو سال کم باریده بود قحط عظیم روداد و تالاب
 با سئ کلان مثل تالاب حسین ساغر و ابراهیم پل و حیدرآباد و چاه با سئ
 عمیق همه خشک گردیدند اگر در زمین صد گز می کنند آبی نمود از نمی شد و
 باغات اشجار نود و کهن خشک شد و در صحرا حیوانات تلف گردیدند و در
 وادیات و دیهات خانه بخانه از مردمان برگردیدند و در محلات و اسواق شهر
 چندان مردمان می افتادند که فرصت برداشتن نمی شد و خلاق در آرزو
 نان جان میدادند و شت برنج بمشت میسیر نمی شد و با نوقت خاقان
 زمان امر فرمود که چاهش غله با باشد همه را بشهر آورده بفرستند و نگاه
 ندارند ازین سبب در واد السلطنت حیدرآباد و قدری از جنس غله ماکول بهم
 رسید اما در ولایت دیگر مطلق بهم نرسید خاقان زمان با وجود چند انگار
 امر فرمود که در هر محله نگری ساخته هر که خواهد بدهند و در بیرون شهر نیز

انگار ای بزرگ مقدر گردید و دیگر ای آتش بخت به فقر میدادند و حکم شد
 که در هر محله چاه با چنان بکنند که اگر طرف زمین آب رفته باشد بر آنند غرض
 آنقدر اهتمام در ایقاعی خلایق فرمود که مافوق آن متصور نباشد این قحط در اکثر
 ممالک نیز واقع شده بود در ولایت گجرات گوشت آدم را آدم خورد
 و در دار السلطنت حیدرآباد از سرکار قریب یک لکه آدم کفن داده بود و ماورای
 آنها که بی کفن مدفون گشتند شمار آنها خالق العباد دادند و در مملکت برهان
 زیاده ازین بود شاه جهان بادشاه در آنجا نیز پنجین سسی باد و ایقاع خلایق
 کرد تاریخ این حادثه عظیمی شاعری به کلام آورده مرخص گرد خلق آمده
 طغیان آب موسی چون در سنه هجری و بسین ماضیه باران کم باریده
 بود و در سنه هجری مطلق بناریده موجب قحط عظیم شد چنانکه گذشت دین
 سال در موسم برشکال مدت چهار ماه علی الاتصال باران این چنان باریده
 که فضائی دشت و صحرا سیراب در گرفت و آب رود به تغیان آمده
 چنانکه ندی موسی متصل حیدرآباد است و در وقت صبح روز چهارشنبه
 هفتم شهر صفر سنه هجری اینچنان تغیان نمود که آب از بالای پل میفت
 و اندرون شهر آمده اکثر عمارات عالی و منازل غبار اسنهدم ساخت و باره
 از اشجار باغ محمدشاهی را که در دو تخته بود بر بود و جوش آن از صبح تا دوپهر
 و سه گهری ماند بعد از آن رو بکمی آورد و در همان سال سبت چهارم ربیع
 سنه هجری بادشاه از دار السلطنت بجانب سیدآباد روانه شده آنجا
 نزول اجمال نمود روز دیگر بر قصبه منصورآباد تشریف برد و روز سیوم
 بجانب قصبه فرح بخش حیات آباد عرف حیات نگر که از محدثات والد
 ماجده خدیو زمان است موازده روز بعیش و طرب گذارینده جشن نوشتن

نوحه خود بعمل آورد و اخراجات این شهنشاه بکشمی بیکم والده اش از طرف
 خود نموده بعد از آن بکعبه را باد تشریف آورد و بمقصد مهم ذی قعدة سنه ۵۴۲ هجری
 خاقان زمان در عمارت خیریت آباد نزل اجلال فرمود میر میرالدین
 محمد الملی شاه ایران و خیر اتخان جلگیر و خیریت آباد که از طرف خاقان زمان
 بجانب ایران رفته بود بکازمت آمده نذر و تحایف ایران گذرانیدند و بکلا
 لایقه کامیاب شدند و خیر اتخان در سلک محتسبان حضور اشلاک یافت
 میر محمد سعید میر حله الخاطب معظم خان خاننانه سپه سالار از نوکران
 خاقان زمان بود و از سادات اصفهانی است چون وارد حیدرآباد گردید
 بخدمت سلطان محمد عبدالقد قطب شاه نوکر گردید رفته رفته بمرتبه و کالت
 و وزارت رسید تا آنکه بنیرودی شجاعت و لایهتی از مصاف کرنا نیک
 که یکصد و پنجاه گروه طول تخمینا و تاسی گروه عرض و چهل لکه روپیة مال داشت
 مشتمل بر معدن الماس و چندین قلاع استوار مثل کچی کوٹ و سد بوٹ و کڑی
 و غیره حاکمان اینجا انتراع نموده بتصرف در آورده و ثروت و ملکات او بجا
 رسید که سوامی فوج سردکار پنجاه سوار از خود نوکر داشت ازین سبب
 مخالفان در پرده دولت خواهی حرفهای دور از کار فرین نشین بادشاه
 می ساختند برین هم بادشاه عماد دل و باذل و سخی و مشهور و دانشمند
 و نیکو شمایل و خسته خضایل و خوب و و قدر شناس برین در باب علم و هنر در
 عهد او علما و فضلا از هر دیار بدار السلطنت حیدرآباد آیدند و هنر مکنذان
 عالم و آن دیار مجتمع گشتند و چندین کتاب و رساله مثل برهان قاطع کرده
 تحقیق بنایت بی تطیر است بنام نامی او تصنیف نموده اند و بمقتضا صد
 و یارب خود کامیاب شدند و همین قدر چند کتب از علم معقول و منقول

باسم آن بادشاه تصنیف یافته اوصاف حمیده او از خط نگارش بیرون افتاده
است اینگونه در بلده حیدرآباد آثار آن فرمانده در گنبدی که باین سمت بلده
بکمال رفعت و بلندی واقع شده آن بادشاه جناب آرامگاه در آن گنبدی
منصاف لنگر فیض اثر مدفون است درین ایام بنا بر حوادث روزگار در آن
سكان فیض نشان اثر آبادی نمانده اینچنین که در قادیان نشی از احوال آن
بادشاه همین قدر گفته اند اگر مفضل نو لید به طول می انجامد چنانکه حکما گفته
اند بیت مختصر گوی و مختصر نویسی به مثل طبع شهبان به مختصر است
و در سلطنت سلطان ابوالحسن قطب شاه عرف تانا شاه پس از انتقال
سلطان عبداللہ قطب شاه در تعین جانشین او فیما بین ارکان دولت
اختلاف افتاد و سامان جدال و قتال انجامید چنانکه از بنیری میر حمید
که مال صاحب کلان گفته می شد شمشیر برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشیه
و ترکیه آماده فتنه و فساد گردید از هر گوشه و کنار آواز جنگ و جدل بلند شد
چون احانت ملک بخش حقیقی مصادون غریب ابوالحسن بود میر تقی و نیکنا
و مادانکه هر چه نوکر و پیشکار احمد بودند با اکثر نوکران عمده ریشیق ابوالحسن گشتند
و موسی خان بطریق معتمدانه به حیدرآباد راهی ساخته خود نیز به موم ریح الثانی
سنة الیه نهفت نموده و درین هنگام چندی از مردم دیگر که بظاهر همراه
سید احمد بودند و باطن مصادون ابوالحسن گردیدند چه سید احمد به بخل و
کنج خلقی و زشت خوئی جمله نوکران خود را بیدل داشته بود و برخلاف ابوالحسن
که بعد از حیات و سخاوت و داد و دهش و نیکو اخلاق از همه با حسن سلوک
میداشت القصه همه متفق گشته سید احمد را مغرور و بی اختیار و ابوالحسن را
بر سلطنت برداشتند مصرع خلق وجودش خلق را می چون کند

سبب سلطنت بابو الحسن تانا شاه چون میر حمله جهت سلطان عبدالقدوس قطب
 در حیدر آباد حویلی و باغ در محله سلطان شاہی احداث کرده متصل آن تالابے
 طرح انداخت که تاحال آنرا تالاب میر حمله می گویند بادشاه را در آنجا مہمان
 برده و دو سه روز داشته ضیافت شادمانہ نمود بعد از آن حرکات پسرش
 میر محمد امین کہ بہ نشہ جوانی و دولت رغبت و سر داشت از افزونی اقتدار
 پدرستی بدریار آمدہ برسند بادشاہی در نشہ شراب بخواب رفت وقتی کرد
 موجب افزونی سوسے مزاجی بادشاہ شدہ آثار بی التفاتی پیدا گرفت و او را
 بامتعلقانش نظر بند داشت معظّم خان میر حمله بمیانہ اینحال و لیہ داشته رفت
 گذشتہ در سال بست و ہنم شاہجہانی بشہزادہ اورنگ زیب کہ بصاحب صوبگی
 وکن اورنگ آباد سکونت میداشت رفتہ توسل کہ در شہنہ ہجری از محمد تاج
 آن اورنگ زیب خلافت است جستہ از شاہجہان التماس طلب خود
 نمودہ شاہجہان حب الاستدعای او فرمان عنایت نشان متضمن حمت
 پیچہ زاری ذات و دودنہ را سوار بمید محمد امین پسرش و فرمان
 عدم تعرض از دو متعلقان او بہ سلطان عبدالقدوس قطب شاہ مصوب قاضی
 محمد عارف کشمیری روانہ فرمود سلطان عبدالقدوس بجز استماع این خبر
 محمد امین پسرش را مسمی اموال و اسباب او بہ ضبط درآورد و بر محلات او
 پہرہ بندی نمودہ باوصف ورود نہرمان ہم متاثر شد محمد اورنگ آباد
 نہرمانی متضمن اینکہ شہزادہ محمد سلطان می خواہد کہ از راہ او مسہ
 بخدمت عم خود شجاع بہ بنگالہ برود و بحیدرآباد گذارش خواہد افتادہ
 بامین بیگ بگذرانند فرستاد آن بادشاہ صاف طینت غافل از نیزگی
 روزگار بہ تیاری ضیافت پرداخت محمد اورنگ بہ شہر ریح الاول^{۴۶} شد

تختین خلف خود محمد سلطان را بابوسی خان بطریق متقدم بخیر آباد
 راهی ساخته خود نیز سویم ریح الثانی نهضت مند بود درین هنگام سلطان
 عبدالقد قطب شاه خیر دار شد محمد امین را با والدہ اور و آنہ ساخت مشا الیم
 دوازده کروی حیدر آباد ملازمت سلطان محمد پیوست چون مسترد شد
 سلطان محمد عازم حیدر آباد گشت قطب شاه از شنیدن این خبر خشم
 ریح الثانی سنده الیم بانقد و جواهر و طلا و نقره به گوگلکنده رفت محمد سلطان
 بر کنار تالاب حسین ساغر فرود آمد افواج قطب شاه نمودار شده آغاز
 جنگ نمودند محمد سلطان دلیرانه تاخته تا دیوار شهر تاقب نمودند روز
 دیگر حیدر آباد تصرف آورد و بسیار از کارخانه جات بادشاہی تاراج گشت
 و کتب نفیسہ و چینی خانه و اجناس بسیار نموده تصرف محمد سلطان درآمد
 افزونی اشیا بمرتبه بود کہ با وجود غارت و تفرقه چند روز وقت کوچ خانه با
 مال مال ماند هر چند سلطان عبدالقد نظام را بواب مدارا و مواسامتی نمود
 و مکرر جواهر و فیل بیشکش فرستاد اظهار اطاعت و انقیاد نمود لیکن
 در باطن به تنه اسباب جنگ و استحکام قلعہ پرداخت و در باب کمک
 مکرر ببادل شاه نوشت چون اورنگ زیب رسید و از محمد سلطان محقق
 شدہ در پیچہ روز مورچال را پیش برده نزدیک قلعہ رسید شکر
 است و در قلعہ کہ دوسہ کروزہ حربی است معین مورچال نمود و تا آنکہ
 از قلعہ گولہ های توپ و تفنگ چون ژاله می بارید مکرر کارزار عظیم
 و آویزش شرک در ہم افتاده آخر الامر قطب شاه بلاخطه اینکه خون بزیکی
 مسلمانان بناحق می شود میر احمد و اما و خود را فرستاد و بقایا بیشکش
 ستوات ماضیہ را با سپاہ داشتائی مرزا محمد امین ارسال داشت

و بعد از آن والده خود را نیز فرستاد آن ضعیفه تحقیقه تقریر و لیدیر از دوان حبیه
 قطب شاه سلطان صلاح شتر را داد و آن دختر را سوار می کرد و لکه رویه یونان
 چهر باغ از او احترام از قلعه بدولت خانه سلطان محمد فرستاد و میر حمله و از هم
 جمادی الثانی سنه جلوس شاه جهان مطابق سنه هجری برکنار حسین ساغر
 از ولایت مقتوحه رسید آخر از ملازمت محمد اوزنگ زیب نموده با جازت
 نشستن غیر اختصاص یافت و محمد اوزنگ زیب نیز بمنزل او تشریف برد
 بنظم رجب عنان معاهده دست یصوب اوزنگ آباد معطوف ساخت گویند
 سلطان عبدالعزیز قطب شاه بعد مر حجت او کوچه متصل قلعه بود و اگر دوان کچی
 دیواری کشیده داخل حصار نموده در سنه هجری شاه زاده اوزنگ زیب
 بهادر به تسخیر قلعه بیدر غریمت نمود چون قلعه مذکور بعد بر همنه سلاطین بهمینه
 در عهد سلطان ولی الله بهمینی و پسرش احمد در تصرف قاسم برید رفته در اولاد
 او هفت کس از سلاطین بریدیه قریب یکصد سال حاکم آن قلعه در عصر مرزا
 خاتمه طبقه بریدیه است ابراهیم عادل شاه از بیجا پور آمده بر قلعه مذکور
 تسلط گشت مرزا علی را گرفته بیجا پور برده مجوس گردانید و از طرف خود
 ملک میر جان حبشی را نائب آن قلعه نموده بود و ملک میر جان تاسی سال
 با استقلال حاکم قلعه بیدر ماند و درین سال محمد اوزنگ زیب بهادر با فوج
 کثیر که میر حمله معظم خان خانن نیز شریک آن بود از اوزنگ آباد بقصد
 تسخیر به قلعه بیدر آمده محاصره نمود ملک میر جان با قلیلی از جمعیت خود تاند
 بست و هشت روز به جنگ توپ در یکجا پرداخت چون مورچه میر حمله
 فتح برج رسید قلعه مذکور از ضرب گلوله ریختن گرفت ملک میر جان از طرف
 برج غاری کشیده از کیسه باروت و بانهای و حقه های آتشین آن غار را

مملو نموده بودند برای آنکه اگر برج افتد و فوج اورنگ زیب حمله نماید باروت را
 که در غار پنهان بود آتش بدهند اما چون تقدیر ملک میر جان برگشته بود آنروز
 بالائی همان برج برآمده سرداران با آنها قیام نموده قضا را با فی ابرو دیوار قلعه خورده
 شورش از آن گنج باروت افتاده ملک میر جان با دو سپه و سقما نشین حجت
 و قلعه پدید رسید بهلا به تسخیر اورنگ زیب و درآمد بعد فتح آن قلعه بر قلعه کلیان افتاد
 در آن قلعه حبشی عادل شاهی قلعه دار بود جنگ کرد و بعد چند ماه در شش ماه
 تا چار قلعه نایاب و رنگ زیب سپردند پس از آن بر قلعه گلبرگه رفته محاصره نمودند
 چون آن قلعه نیز در تصرف عادل شاه بود با دای شیکش صلح نمود و درین شهر
 خبر بیماری شاه جهان و جلوس و آراشکوه بسبع اورنگ زیب رسید
 لهذا با خطری تمام زده اند و ملی گردیده و اراوه تسخیر دکن چند سال در توقف مانده
 انقضت چون سلطان عبدالقد قطب شاه را کیفیت اولاد سلطان عبدالقد قطب
 و فرزند و دختر و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند
 بنویکی انداخته و دختر سلطان محمد منسوب بود چنانکه گذشت و دومی را به میر
 احمد کر بلای که از سادات و فضلا غریب بود و منسوب شد و سیومی را به سید
 سلطان نامی سپید زده کر بلای که همراه میر احمد آمده بود و تجویز منسوب کردن
 نموده اولاد و زنیک دیده کج خانی مقرر شد و بعد از آن رسم شادی اماران
 رسم تازیج کج خانی بود و تمام اسباب رسم مهیا کردند تا آنکه سید سلطان بنیر
 خود به تیره سواری جلوس فرام آورده برای غسل نشسته بود که غسل کرده پوشاک
 شاهانه پوشیده بنوار شود آنوقت مزاج پادشاه اینچنین قیوت سید سلطان بود که شرف
 شده سینه اختیار بزرگان آن خدیو زمان گذشت که این دختر را به رویش دهم
 اما سید سلطان نخواهم داد پس پاسبان سخن خود تملاش در رویشی بود و بیک سلطان

گفت که ابو الحسن اگر چه در قریب است من و از قوم حقانی است باوصف آن همیشه
 در زمره قلندران سید را جو پیر زاده افتاده می باشد چه خوش که عفت بدین دختر
 با ابو الحسن بسته شود با و شاه را این مشورت پسند افتاده بتلاش ابو الحسن گستاخ
 فرستاده گویند آنوقت عصر بود سید را جو حسینی در خندان سرزبان خود را که تازه
 نشانده بودند آب دمانده نزدیک درختانش نشسته بودند که ابو الحسن آمده
 سلام کرد بی اختیار بر زبان آن ولی افتد گذشت که بیای ای ابو الحسن بدست
 تو خائے بندم که این وقت بدختر بادشاه چنانندی می شود این بگفت ابو الحسن
 نزد خود طلبیده کل از خنابان برداشته بر ناخن انگشت خضروی چسباند
 همان دم کسان بادشاه برائے طلب ابو الحسن آمده او بر دند و او را لباس
 شاهانه پوشانیده با دختر بادشاه عقد بستند سید سلطان این خبر شنیده تمام
 شب با فوج خود برائے جدال و قتال مستعد مانده چون کارے پیش
 زرفت بادل پرانده و الم صبحی کویح کرده با درنگ آباد رفته با دختر میر حسین
 محمد معظم خان فاختانان منعقد از دواج گشت اکنون که اول آپیش از دوسا
 حیات بخشکیم و الده ماجده او در نشانه هجری بتایخ نسبت و ششم شعبان
 شب سه شنبه بر محبت الهی پیوست و بعد دو سال و چهار ماه چند روز سلطان
 عبدالقادر قطب شاه روز یکشنبه سوم محرم سنه ۸۲ هجری به رحمت ایزدی پیوست
 عمر او به شصت سال رسیده بود مدت چهل و هشت سال سلطنت به استقلال
 نمود بادشاه با نوایر سر عنایت او بود با جمله بعد از زیارت بادشاه فردوسی
 آرام گاه جمله ارکان دولت اتفاق کرده ابو الحسن را بتایخ پنجم محرم الحرام سنه ۸۲
 بر تخت سلطنت اجلاس دادند و سید مظفر که از ابتدای خطاب قبول نکرده بود
 بر منصب وزارت مقرر گردانیدند و او در اندک روزها از خلایق کنج خلقی آغاز کرد

و بادشاه را نیز از خود رنجانید لهذا ما دنا پندت را که شیکار او بود بادشاه برقی
مدار از خود ساخت تا آن وقاکیش آقای خود سید مظفر را بے پروبال کرد
از قلعدان وزارت سرفرازی یافت و تعلقه خود یعنی پیشکاری به برادر خود
نیکنا مفوض گردانید گویند که هر دو بر تمثال برادر حقیقی ساکن کرنا تلک بود
و بعضی گویند کلکری بچه با میرم بودند چون مدار علیه سلطنت شدند آنچه از ایشان
بدی داشت کاری در حق مدار خلاقی آمده انبیج سفاک تا خسته نشده باشد
بنیک نامی این خاندان عالیشان را بکسیختن و خاک و سعت ملازمت بر سر حال

خود محبدر با عی
زشت خونی کار شیطان است زین انکار به خلق را اگر گنا چو نیکیس گو سقید کار به
مهر گرا بنید بناحق بر گز و عفو عفا کند گر چنین مروم بود زین کس یک مزار به
باعث آرد گی خلاقی از ان هر دو بر اول شوم بچند وجه است خواستند که
اهل کاران قدیم بادشاه بر هم زده بر بهمان همقوم خود را خیل مهابت سلطنت
گردانید و دو ماه پرتاب را و که عهد سلطان محمد معاف شده بود و وضع نمایند
و سر رشته مایوار سپاه گسیخته در تمام سال بچهار اقطاع دهند اضافه را که سلطان
محمد قطب شاه کرده بود و موقوف سازند و رواج اسلام را بضعف مبدل ساختند
کیش خود را تقویت دهند نقل مشهور است که در بیرون شهر نواحی است
گیری بنجانه احدث کرد اکثر جلوس سواری و رانجا میرفتند و زیکیه عبید بنود
بود که مال حشمت و جلوس سوار شده سادات و شرفا را همراه برده شمامت
نمود که حد منادر را شکسته بودند من شمارا همراه خود باین طور به بنجانه می برم
گویند در ان روز اشک از چشم سادات مانند رو و حیون روان شد و در
ماثر الامرا مذکور است که چون غزل سید مظفر که مدتها وکیل السلطنت بود

و رتق دقت مہات مالی و ملکی بآن ہر دو شوم معلوم کہ مایہ مقاصد قوت
 و سورت و مال روان و دودمان نو و کهن گشتند تفویض یافت و مخالف قدم
 بنندگان بارگاہ گردیدند اما محمد ابراہیم ولایتی را الخاطب خلیل اللہ خان از نواد
 سازی و مزاج شناسی جاوہ لایہ و چا پلوس می پیود و آن ہر دو برین ضابطی
 او منظور می داشتند لهذا ہندو را روج یافتہ بمنصب سرشکر و خطاب خلیل
 خان بیک حملہ رایت بلند باغی افراشت و سچ نگین خود این کردہ بود بیت
 زالتفات بادشاہ و بنڈت روشن و گشت ابراہیم سرشکر خلیل اللہ خان
 القسمہ ابو الحسن تا نا شاہ مرید شاہ راجو صاحب است و انجناب پیرزادہ
 حسین شاہ ولی قدس سرہ است لقب نامہ سید شاہ راجو حسینی قدس
 سرہ بن سید شاہ اسد اللہ بن سید شاہ صغیر اللہ بن سید راجو بیج پوری
 برادر حسین شاہ ولی قدس سرہ بن سید اسد اللہ بن سید صغیر اللہ ثانی
 بن سید اسد اللہ بن سید عسک اللہ بن سید صغیر اللہ دکن پن سید
 محمد اکبر بن حضرت سید محمد یوسف حسینی بندہ نواز قدس سرہم و سید راجو
 حسینی صاحب پیش از جنگ عالمگیر با قلعہ گو لکنڈہ در سنہ ۹۶ ہجری ہجرت
 حق پیوست و در گنبدی کہ در حیات خود احدث کردہ بود ہنوز با تمام سید
 بیرون فتح دروازہ جنوب رویہ شہر واقع است مدفون گردید و حضرت
 علیہ نہ گامیکہ را بات عالمگیری پرتو افکن مرز بوم کن گردید نخستین شہر
 بیجا پور بوجہ ہمت گماشت و شہزادہ محمد اعظم را عساکر گران جہتہ کشایش
 بیجا پور تعمیر ساخت چون مہم با شہر کشید عالمگیر بادشاہ از اوزنگ آباد
 یا محمد نگر و از آنجا بہ شولاپور نہضت فرمود و را بخا نوشتہ ابو الحسن بنام
 وکیل او کہ در لشکر فیروزی بود بحسب از نظر بادشاہ گذشت بدین مضمون

که تا حال مراسم بزرگی نمی نمودم حالاکه ایشان سکندر عاقل شاه را تعلیم
 دانسته بجا پور را محاصره نموده کار بروینیک ساخته اند و جب است که سوا
 جمعیت موقوف بجا پور را جمعه سبها مریدیه بالشکر بشمار جهت کمک کمر می بریند
 و یابرداری خلیل الله بیگ حمله خیل سوار و چهار سحر که گذارتین تمام می بینیم
 که ایشان کدام کدام طرف مقابل و مقابله خواهند کرد و بجهت مطالعه این
 حمله نایره غضب سلطانی بالتهاب اند و بر زبان گشت که ما گوشمال یک
 جنی فروش متمول سارنگ نواز را موقوف ساخته بودیم حالاکه ماده خورد
 بیانگ اند جای توقف نماند با وجود تعویق مهمات بجا پور بادشاه زاده شاه
 عالم بهادر گلو کلباس به استقبال ابوالحسن مامور گردانید خلیل الله خان
 باتفاق شیخ منہاج با رستم را و با عزم زاده ما و تادینکنا با استقبال شام زاده
 شافت در سواد قصبه سیرم و ملگیر چند نوبت آتش محاربه فیما بین
 گردید و لاوران طرفین داد و مرومی و شجاعت دادند آخر الامر سیرم فتح و ظفر
 بر پرچم لواحق عالمگیر و زید آخر شهنشاه عالم بهادر که با خلاق حلبه
 متصف بود پیغام کرد که سیرم و ملگیر و برگنه ناکادی که درین ایام برگنه
 حنی پور شهسوار است و برگنه ارکی و کوکو رونی که برین فوج بادشاهی متصرف
 شده است پیشکش بادشاهی نمایند عرض داشت سفارش شما بحضور
 بادشاه مرسله داشت صلح می کنایم خلیل الله خان که شیوه پورش
 داشت قبول کرد و اما شیخ منہاج و رستم را و دیگر جهالت پیشگان گفتند
 این پرگنات به شمشیر ابدار و نوک سنان کار گذار ما و البته است
 و جنگ را آماده ایم باز کارزار و صف اراکے بمیان آمد و در آن روز
 توپ اراکے بسیار که با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود جنگ

عظیم شد از اول روز برآمده سوکر که کارزار شعله ور بود بعد از آن دکنیان رو بر تفتند
 و فوج بادشاهی تعاقب کنان تا پگاه ایشان رسید غلغلہ عظیم در لشکر دکن افتاد
 شیخ منہاج و وکس را بخندست شاه زاده فرستاد پیغام کرد کہ ضابطہ بادشاہ
 سدیف چنانست کہ دست تاراج بنا موس مردم در از نمی کنند اگر سہ
 چہار گہری فرصت دہند از قبایل خاطر جمعی نمودہ باز بمقابلہ پیروانیم شہزادہ
 بامروت تلوار بپایان کشیدہ سہرولان را بر اسے منع دست درازے بال مقرر
 و عیال ایشان تعیین فرمود دکنیان قبایل را بر قبیلان و اسپان سوار نمودہ
 طرف گہری کہ نزدیک بود روانہ ساختند و بوقت سہ پہر باز شکوہ تمام طلبید
 مقابل فوج بادشاہ آمدند و ترددات رستمانہ از ہر دو جانب بظہور آمد جمعے
 از طرفین بقتل یار پا در آمدند و از جانب دکنیان شیخ منہاج و رستم باور بخشی تہا
 و پنج سہرادر دیگر از جانبین زخمی ہائے کاری برداشتند و از مردم بی نام و نشان
 بسیار کشتہ شدند چون شام شد برگشتند در ہمان شب در سرداران دکنی
 تفرقہ افتادہ اہل فوج دکنیان تشر شدہ روی جانب سید را باد آورد و وقت صبح
 خبر آوردگی آہنہا بسع شامزادہ رسید حکم بنواختن شادیانہ و تعاقب نمودن
 آہنہا فرمود چون دکنیان پیش ابوالحسن آمدند خلیل اللہ خان را بنا سازی
 مستہم ساختہ تہمیت را از جانب او دامنودند و دنا پنڈٹ نیز فہن نشین سلطان
 ابوالحسن ساخت کہ اور جوع بشامزادہ آوردہ ارادہ نوکری آنطرف دارد
 بنوع بادشاہ زاید بنطہ نمودہ کہ فکر مقید نمودن بل بقتل آوردن او قرار یافت
 خان مذکور آگہی یافتہ بنا چاری در خدمت شامزادہ شتافتہ در سال یکہزار و نو
 شش ہجری سے آخر خلافت مست شامزادہ نمودہ بمنصب شش نہاری ذات
 و شش نہار سوار و خطاب مہتاب خان ممتاز گردید و ہین سال در شولا پور

باستان بوسی عالمگیر پیوسته بانام خیرار روپیہ و گیری عطایا منتقل
 یافت القصہ چون خبر نزدیک رسید شامزادہ ملحق شدن بادشاہ خان باو
 انتشار یافت سلطان ابوالحسن بقیہ گزشتہ مخفی اول شب باجمع از خدمت
 و صندوق اسے جوام و ہون و اشرفی امر چہ بہ جلدی توانست باخود گرفتہ
 رو بہ قلعہ گوکنڈہ نہاد و بایستے ہمہ کار خانجات بادشاہی مال تجارت کہ زیادہ
 از پنج کروڑ روپیہ خواہد بود معہ ناموس سپاہ و رعایا در شہر ماندان خبر
 در آن شب قیامت عظیم بر ساکنان حیدرآباد بر پا گردید و چندین ہزار شہر
 کہ فرصت سواری و برواشتن مال و اسباب بنیافتند سر اسیر گشتہ دست
 زن و فرزند گرفتہ بجانب قلعہ گوکنڈہ راہی شدند و اکثر زنان را نہایت برقعہ
 پوشیدہ ہم نامند پیش از آنکہ بادشاہ خبر رسد او با نشان و غارتگران شہر
 دست تجارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب غوغائے عام بود بیکار
 از پسران و دختران مردم و مال و اسباب اکثری بدست تاراجیان افتاد
 القصہ مردم شہر ہزار خرابی عیال و اطفال خود را بقلعہ گوکنڈہ رسانیدند
 وقت صبح قرار ابوالحسن و خابے شدن شہر و ہنگامہ مشابہ بمرض شامزادہ
 کہ بفاصلہ شش کردہ فرود آمدہ بود رسید شامزادہ این فتح عظیمی را کہ با
 متصور بود و بیک شب بوقوع آمد غنیمت عظیم دانستہ بسیار خوش و خرم
 گردید فی الفور قارخانہ نوختہ از انجا بوی حیدرآباد کوچ کرد مردم غارتگرہ
 پیشتر از رسیدن لشکر شامزادہ ہلشہ آمدہ چہ در شہر و چہ در دولت خانہ بادشاہ
 فوجہ در محملہ و بازار را آنچہ کہ بنظر در آمد از اموال بادشاہے و امرا و تجارتگوک
 از زر و نقد و انعام جوام ہیشمار و زیور ہائے گران بہا و قمشہ و فیضان اسباب
 ہمہ غارت نمودند و قالین ہائے سنگین کہ برواشتن آن تنغیر بود و پنجرہ شمشیر

بریده پارچه پاره کرده از دست هدیه نمی ربودند و آن قدر زن و فرزند مسلمانان
 و هندو با سیری رفتند که شرح آن نمی توان کرد و سپس از آن شاهزاده
 نیز داخل شهر شده بغیر غ واخل محل سراسر که بادشاه کرد و انداخته و رساله ها
 و ماه با صورت گیر و در یک روز بوقوع آمد شاهزاده شکر ملک بخش حقیقی بجا آورد
 چون تاراجی شهر گاهی یافت سزاواران تعیین نموده و منع آن کو شید
 فاما فایده نه بخشید آخر الامر کووال لشکر را مأمور نمود که باتفاق دیوان بادشاه
 چهار صد و پانصد سوار با خود گرفته در گرداوری و ضبط بقیه تاراج کار حاجات
 ابو الحسن و غیره پروراند و بعد از آنکه مستاد های ابو الحسن هزار عجز و نیاز به پیام
 التماس عفو جرایم کردند و شاهزاده آوردند آنها گفتند که چون بلده و ختیار
 شاهزاده آمده است برای منع تاراجی خلق الله حکم عالی به تنقید شرفا عالم
 باید شاهسایلم عیالتا سزاواران شدید برائے خبر و منع تاراجیان و گوشمالی
 جسمی که انش نمی زدند تعیین نمودارین تنقید اگر چه اندک اطفای نایره
 فتنه و فساد تاراجیان ممنوع گشتند و بعد از آن التماس ابو الحسن
 تقبیل برکتی که بمیان آمد از حد گشت و قریب بهشتاد هزار هون نقد
 و جنس ابو الحسن ب ضبط سرکار درآمد بادشاه را بر حال او و ساکنان بلده رحم
 آمد و التماس او بشرط چند قبول نموده فرمود که بخدمت بادشاه عالم
 ستان معروض داشت شفیع جرایم میوم و از جمله آن شروط که بمیان
 آمد قبول و پیشکش یک کر و ر و لبست لک روپیه بکوائی وجه مقرری هر سال
 و مفید و بیدخل ساختن ملوئا و نیکنایه مایه فساد و باعث خرابی حیدر آباد اند
 دوست برداشتن از کهری و میثم و کوسیر و دیگر حالات مقبوضه که در تصرف
 فوج بادشاهی آمده بودند پوشیده مباد که پیش ازین در فرمانیکه بنام

سادات خان و گیل بادشاهی صادر شده مندرج بود که اگر چنانچه فسخ آن
 ناما قبت اندیش یعنی ابوالحسن از احاطه تقیر بر سر و نشست اما از صد یکی و از
 بسیار اند که بشمار می آید زمام اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار و و کاف
 فاجر ظالم نیکنا و ما دنا در ولایت و سادات مشایخ و فضل را مغلوب او ساختن
 و در ترویج فسق و فجور علانیه به نهایت مرتبه کوشیدن و خود مرکب کباب
 گشتن و مستغرق باوه پرستی بودن و کفر را از اسلام و ظلم را از عدل و فسق
 را از عبادت سترق نمودن و در اعانت کفار و حربی سینه سپاری جهنمی
 و قیقه فرونگذاشتن و خود را در نیاده نژاد خالق و خلق که در سطح معاونت
 کفار و حربی کتبھی الهی واقع شده مطعون ساختن و یا وصف رسیدن بدان
 بصیحت امیر مصحوب مردم فهمیده او آب دادن و پنبه غفلت از گوش
 نکشیدن و در ایام یک لک هون تیانگی نند و سبها فرستادن و بفرط
 غروری و نستی با دفا کانی پیودن و امید رستگاری در هر دو جهان داشتن
 مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال، فرمان بدستخط خاص عالم گیر پادشاه
 آمده بود در مفید داشتن آن دو بر بهمان ماده فساد که مدار ملک و ادب بودند
 شل خاطر ابوالحسن بود بعضی سرداران عمده و خدو و اعتماد شل بر باد کاه کتب زوستان و کاه فضا
 تنگ آمد بودند و آنکه ابوالحسن اطلاع نماید بزبانی بعضی محران از و نوکران بهم و بر سار که بظاهر طریق یافت
 آن بدینان می پیودند و در باطن خود بدل بودند پیغام شارت قتل نمودند پس حالتی که آن خبر و جفا کار
 اجل رسید نزد یک تنخانه متصل دیوار قلعه بیت مشورت تازه نشسته بودند بر تپه سید سهرود
 را از تن جدا کرده مصحوب مردم فهمیدند و زو شان را در فرستاده و فرستاده خوشدل شده
 عرض داشت مشتمل بر مقرر شدن صلح با سلطان ابوالحسن بجنب شاه عالم
 فرستاد و بسبب ظام منقول و نظر گردید چنانچه سعادت خان را که دیوان فوج

خان جهان بہادر بود بجا لبت برائے تحصیل زرشکیش باقی سال سابق
 و حال تا کید شد و در خفیہ شاہ عالم و خانجہان بہادر طلب حضور شد القصد
 چون گراسینے غلہ و کم یابی گاہ در لشکر شاہ زادہ از حد رود او خواستند
 کہ تار سیدن جواب عارض دیگر بگو بہر رفتہ انتظار حکم کشند درین میر
 محمد ہاشم سپہر میر تفسی حیدر آبادی کہ بعد نزول رایات عالیات خجستہ بنیاد
 خود را مسمی سپہر سعادت ملازمت رسانیدہ مورد عنایت گردیدہ بود سپہر
 سید عبدالکریم و چندے دیگر از بندہ با فوج شاہی قدرے جو امر خلعت کہ
 برائے ابوالحسن التماس بموجب شاہ زادہ مرسل بود و نزدیک حیدر آباد رسید
 چون زبان زد خاص و عام شدہ بود کہ فرستادن خلعت و جو امر محض
 قریب است سرداران ابوالحسن مثل شرزہ خان و عبدالرزاق لاری
 بر فوج قاہرہ بادشاہی تا ختند از آنکہ انہا غافل بودند و از جانب شاہ زادہ گاہ
 نہ رسید میر ہاشم و بعضی سرداران زخمی شدہ دستگیر گردیدند و شاہ عالم
 بسبب شدت گرائی غلہ از حیدر آباد کوچ کرد و بگو بہر رفتہ اقامت گزید و درین
 ایام قلیج خان بہادر عرف عابد خان بموجب حکم عالی بہ شہرت تحصیل زرشک
 پیشکش با فوج شایستہ نزد شاہ زادہ رسید شاہ زادہ طلب حضور شد و شاہ
 بنابر امید از ہمہ بیجا پور رایات ظفر افراشت و تباریخ نسبت و یکم شعبان
 سوا بیجا پور متصرف خیام ظفر فرجام کرد و شاہ عالم و روح افند خان غلامی
 خان بہادر فیروز جنگ عابد خان بہادر و دیگر امرائے نامدار بر اسے
 مدد اعظم شاہ و محاربہ و مجاہدہ بیجا پور ماور شد ندہر یکے جو ہر شجاعت و شہر
 آن قلعہ ظاہر می نمود چون از ساعی جمیع غازی الہی بخان بہادر فیروز جنگ دیگر
 بہادران بانام و تنگ عرصہ بر محصوران و سرداران بیجا پور تنگ کردند

د از رسیدن غله و آب مردم بسیار تلف شدند شتر زده خان از زمانی
 سکندر عادل شاه امان خواسته در اوایل شهر ذی قعدة ششماهجری کند
 قلعه بخدمت شاه عالمستان حاضر ساخت و سکندر عادل شاه مقید گردید
 صدای شادمانه بلند آوازه گشت مدت محاصره بیای پور سه نیم ماه بود بعد از آن
 فتح یافت حکم شد که سکندر عادل شاه را قلعه دولت آباد برده با غارتها دارند
 و فراخور کفاف او وجه یومیه میرسانند باشند و بند و بست بیای پور بر روح
 خان بخشی باتفاق سید عبدالقد خان مغوغشت نبیر حضرت خواجه سیده نواز
 حسینی قدس سره از اینجا کوچ کرد نام ابوالحسن و سعادت خا نصاحب آباد
 نیر زمین شتل بر خوف و رجا و رسانیدن از پیشکش تا که تمام ابلخ نمود
 و خفیه سعادت خان شرف ترقیم یافت که مابدولت عزم شیرجید آباد داریم
 و درین روز رایات جهان کشا بالظرف منوجه خواهد شد و تحصیل سبقتی نام بکار برده
 سعادتمند خان ابوالحسن را اسید و ارتو جهات و عنایات بادشاه ساخته برای وصول
 پیشکش منوالی نمود چون ابوالحسن در الوقت انقدر زر نقد داشت سعادت
 خان پیغام نمود که زر نقد درین وقت موجود نیست می خواهم که از جواهر و جبرین
 مرصعه که در خانه موجود است جدا نموده حواله او نمایم بعد چهار پنج روز ادای زر نقد
 نموده زیور را را خواهم کرد و انوکالت پناه بعد رسیدن زیور که چهار چنار پیشکش
 خواهد بود رسید پیشکش بمهر خود بدیند با عرض داشت خود که معشتی ما س
 سیوه و فوا که می رود و ملفوف کرده بخدمت عالمگیر بادشاه میفرستیم سعادت خان
 بکرم و حیل قرار داد کرده ابوالحسن و سعادت خان آن زیور را سعه بهنگی با
 فوا که از طرف خود نیز میفرستاد همراه بهنگی ما س ابوالحسن بخدمت عالمگیر
 بادشاه فرستاد یک دو روز بران نگاشته بود و خبر رسید که بادشاه

کوچ بکونج سجید را بادی آید ابو الحسن باستماع این خبر پوشش را با بساوت خان
پیغام کرد و الحال پاس کلی بهر رسید و توقع عفو جرایم ماند و آنچه زیور امانت
ماراد الپس و هند سعادت خان جواب داد که برای حق نمک و پاس قدامت
با وصف اطلاع اراده بادشاه به تسخیر حیدرآباد نظر نمک حلالی خوانچه ماسه زیور را
سجید مت بادشاه عالمستان فرستادم حالا بعضی التوجه به ماسه و جانیم حاضر
است و قدانی نام بادشاه است بر سر این مقدمه شورش و نهنگ ماسه
آمده ابو الحسن فوج بر در خانه صاحب تعیین نمود سعادت خان پیغام داد
که درین ماده اگر چه حق بجانب شماست و سن از جان خود دست برداشته
خواهید شد و هیچ وجه امید و احتمال عفو جرایم متوجه نگردد و اگر من زنده ام
احتمال عفو جرایم باقیست سلطان ابو الحسن نظر بر عواقب امور داشته
عذرش مسووع داشت و دست از مزاحمتش باز داشت بلی بنابر صلت
سعادتمندان طلبیده به نسبت سابق زیاده تر اعزاز نموده آخرین گفته خلعت
و جوهر مرصع با و مرحمت نمود القصد بعد از آنکه ابو الحسن مایوس گردید شیخ
سهماج شیره خان و مصطفی خان عرف عبدالرزاق خان لاری و دیگر دربار
فوج را با فوج بنگین استقبال بادشاه فرستاد چون بدو منزل حیدرآباد و مرید
فوج بادشاه شدند درین وقت غرضینه غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بعد از
فتح بجای پولی تسخیر قلعه ابراهیم گره مامور گردیده بود و مشعل بر شعله فتح انقلبه و روان
شدن خود بطریق یافار بحضور رسید از انتشای این خبر پای ثبات سوادان
ابو الحسن از جا لغزیده پس پاشند و ۲۴ بیح الاذل ۴۸ سینه بحری بیک
گروه حیدرآباد و نزول اهللال شده حکم به تقسیم مورچال و برآمدن تختن سنج

و باره شرف نفاذ یافت درین اثنا فوج ابوالحسن با طرف لشکر آمده بجنگ
 پیوستند و مردم قلعه نیز بجانب لشکر بادشاه شروع و سر دادن توپ با آنها
 نمودند و خواجه ابوالکاسم با بعضی مغلان و سادات پارسینه زخمی شدند و بعد
 از آن دکنیان روزی مقابله بر تافتند بالجمله بعد تعیین مورچال و نرسیدن
 فیروز جنگ بهادر حکم بکنندیدن نقب و بستن دندمه بعد و پیوست و هر روز
 جدال و قتال بوقوع می آمد و در همان ایام محاصره را حکم شد که توابع محصورین را
 که بیرون دیوار قلعه ضرر و آلوده اند بر دارند قلیچ خان عرف عابد خان پدر غازی ^{الدین} ^{محمد}
 فیروز جنگ که جدا مغفرت باب نواب آصفیاه مرحوم باشند در آن دایره
 یورشش نموده قریب دیوار قلعه رسید ناگاه گوله رنبرگ قضا از بالا سب
 قلعه بر شانه اش خورده دست را جدا ساخته او را آنجا اسپ سوار با استقلال
 تمام بگیریه آمده جراحان را طلبیده جراحان از شانه او ریزه های استخوان
 پدیدند او به استقامت پهلوزده بے چین چنین با حاضران در سخن بود
 از دویم دست قهوه می خورد و میگفت بخیه روزی خوبی بدست آمده روز دوم
 بموجب حکم بادشاه برای دلجویی او اسد خان آمده او بموجب معمول تعظیم
 داده باو در سخن شده و گفت همچو ماصد غلامان شارقدم بادشاه باد -
 متها که از روی سن است که بنده زاوه بجای من سرفرازی یابد اسد خان
 خلف ارشد و غازی الدین خان بهادر را بحضور فرستاد تا از حضور بادشاه خلعت
 منصب او اضافه منصب خود سرفراز شده آمد آنجناب خلف را مخلص دیده
 شاد شد و اسد خان را وداع کرد و بروژه رضوان خرامید متصل میدان
 قلعه مذکور مدفون گشت رحمت الله علیه القصه هر هفته ملک هر روز بعضی بهادران
 مورچال پیش میرفت پس از آن قلعه والی را بمیدان کم بے آمدند بلکه ششم پنج

و شیخ نظام اکثر ملازمان ابوالحسن باستمالت بادشاه حقوق ولی نعمت قدیم
 خود بطریق نسبیان بنیاده رویدرگاه بادشاه آوردند شیخ نظام بعد ملازمت بمقتضای
 شش بهاری پنج هزار سوار و خطاب بمقرب خان اقتصاص یافت و از جمله
 نوکران عمده ابوالحسن کسی که با تسخیر قلعہ از ابوالحسن رویتافت میکرد بمقتضای
 قلعہ ترو مروانہ نمود و زخمهای کاری برداشت مصطفی خان عرف عبدالزاق
 لاری که بود و کمک حلالی و رفاقت او مشهور عام است که با وصف و عده وید
 عالمگیر از رفاقت ابوالحسن رویتافت مصطفی خان که چون عبدالزاق با ذوق
 بالجملة مدت محاصره که قریب نهم ماه با ستاد کشید از کثرت ذخیره و باروت
 و اسباب قلعہ داری که در قلعہ بود با التفصیل از در و دیوار برج و باره قلعہ گویا
 توپ و زنجیر و مال و حققتش با زنی بجانب لشکر بادشاه می ریختند و از
 تشبازی و آشکاری و برخاستن و دوباروت و غیره تاریکی آچنان بود که
 روز از شب متمایز نمی شد و هر روز بنده اسے کار طلب بادشاهی بمعرض تلف
 می آمد و زخمی میگردد و بند بهادران فوج بادشاهی ترو دان نمایان بر روی
 کار می آورد و نزد خصوصاً فیروز جنگ و صف شکن خان پسر قوام الدین خان و از
 توپخانه و مهتاب خان و چند بهادران پیشتر از دیگران جانفشانی میکردند
 چون از اعیان عبدالزاق لاری و عبداللہ خان پیشه کسی دیگر رفیق ابوالحسن
 بود بموافقت نموده بنیام فرستاد که قلعہ از و بدست آید و از زده بان طرف
 که از ضرب توپ شکسته و ریخته شده نشان داده و عده باز بخون در و از
 مذکور که از قبضه اختیارش بود بمیان آورد پس پاسبان شب ماند و روح
 و تخار خان و رستم خان و جان شاد خان و صف شکن خان با دلیران
 کارزار از ان راه که نشان داده بود بتایخ نسبت و سیوم و یقینہ ۹۸

داخل حصار شدند و شاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود بطرف دروازه مذکور که کبرک
 نام و او را اید عبدالقد خان پسر حبیب النعمه دروازه را گشاد و شاهزاده به نیت
 و نشاندن مردم خود پروخت صبح چون صدای مفتوح شدن قلعه بلند شد
 خان لاری اطلاع یافته فرصت بستان که وزیر نمودن اسپ نیانته بر پشت
 اسپ چار جامه سوار شده با فوج عالیکیری چنان جنگ کرد که دروازه زخمی گشت
 پروخت اگر چه از آن در طه بلاکت نجات یافته باز دیگر حیات یافت اما بوقت
 بیوشی بر پشت اسپ با اختیار نماند کسی او را بشناخته نجاتش بر و با جمله چنان
 صدای وار و گیر جمع ابوالحسن رسید و او از جرحه و فقره اندرون و بیرون
 برخاست ابوالحسن با سه قلال مزاج خود و بتسلی خدم محل پروخته و او را
 حرم محل و داغ خواسته بدیوان خانه آنداختیم برادر بهمانان ناخوانده داشت
 چون وقت طعام خوردن او رسید و بود طعام کشیدن تا کید شرمه و از آن
 روح آید خان و ممتاز خان و مروان و گیر رسیده سلام علیک گفتند
 جواب سلام گفته تعظیم و او سرگرم از گرم خویش بفضاحت کلام متکلم گردید
 چون بجاول خبر طعام کشیدن او را از امرایان خبری خوردن خواسته تکلیف
 هم نمک شدن نمود و مختار خان با یک کس و دیگر شریک طعام گردید روح آید
 خان از روی استعجاب پرسید که این کدام وقت طعام است ابوالحسن
 گفت وقت چیزی خوردن همین است زیرا که از بارگران ساختن نجات یابم
 این بارگران بر سر و گرفت سبکبار شدیم نقشه بعد از نسیان طعام اسپ
 سواری طلبیده با اتفاق امر که نامه دارا طرافت روز گرفته بودند سوار گردید
 چون نزد یک شاهزاده محمد اعظم شاه که بر دروازه قلعه خیمه خیمه افروخته فرود
 آمد و نظر قد و شش شسته بود و رسیده اله مر و دیگران بها که در گاو س

خود داشت برآورده در گردان شاهزاده انداخت شاهزاده قبول نموده دستش
 بر پشت او نهاد و بتلی و لاسا بخدمت بادشاه عالمستان آورد حضرت خدیو
 با وساکوگی که در طور سلاطین خطابش و پوشش پذیرا شد نمودی آنکه رو برو
 طلبت فرمایند از او اگر اتم نگه داشت نعمت همان عالی تائین این فتح بر خدمت
 تمیید و تصرف این رباعی اینکه اول اعدا و چارمحل گیرند - و عدد ابو الحسن قایم کننده
 بعد اعدا و ابو الحسن از اعدا و چارمحل وضع کنند باقیاندر ۱۲۶ - و اعدا و اورنگ زیب
 ۹۴ می باشد و این هر دو را جمع کنند جمله ۹۹ باشد و خله و سلک نظم کشید رباعی
 ابو الحسن داشت جابه چارمحل + بدشش کرده از انیان وقت میر
 او برهن رفت و این بجایش نشست + شاه اورنگ زیب عالمگیر
 بادشاه بعد فتح حیدر آباد و نامش را الحیا و داشتند تا آنکه و عصر سلطنت شاه عالم
 تبدیل آن نموده فرخنده بنیاد و نامش در دفتر ثبت گردید چون پریانایک از
 قوم سیار که بدترین کفار مردار خوار اند و ریام تنجیر سیاپور و حیدر آباد و از ده هزار سوار
 و پیاده با بے بشمار جهت معاونت سکندر عادل شاه و ابو الحسن تاناشاه
 و بستن راه رسد غله رسیده بمقابله لشکر بادشاهی شونخی نام نموده بود خانه زاو
 خان سپهر روح الله خان جهت بینه او و تسخیر ملکش نام زد گردید و بتجربه ملتی
 بخانه زاو خان شده کلیه قلعه شورا پور که در تصرف او بود همراه آورده از خان موصوف
 ملاقات کرد بعد از آن بواسطت خانه زاو خان دولت ملازمت یافته بمنصب
 پنجزاری سوار سرفراز شده برای تسخیر قلعه آدونی که در تصرف مسعودی سیاپور
 بود و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بهادری بادشاه زاده محمد اعظم شاه
 مستگیر گشته روانه شد و نظر بر عدم پائی باقی و سپهر نیامدن جاگیر اتمام مغلیه همراه
 فیروز جنگ بود و ندعیوض جاگیر بدو خرج نقد تقدیر یافت و از عقب فیروز جنگ

بادشاه زاده محمد اعظم با چهل هزار سوار مرخص گردید و خود بدولت با فروزش کرده
 عالمستان بود بند و بست نواح حیدرآباد و اوایل ربیع الثانی سلطنت بجز
 رایت ظفرآیت بجانب ظفرآباد میدرا فرشت بعد رسیدن به حیدرآباد احسن
 را که همراه رکاب بود همراه جان تشارخان قلعه و دولت آباد روانه ساخت و دیگر
 سرانجام نمودن بایتمراج و آنکه مرغوب طبع ابوالحسن باشد از خوراک و پوشاک
 و خوشبوئی که بغیر غبال تواند گذرانید تا کید شد مشهور است که سلطان ابوالحسن
 تا شاه یاب چهارده سال در طفلی گذشت و چهارده سال به تحصیل علوم و چهارده
 سال و حلقه مریدان قلندران سید اچینی قدس سر چهارده سال به سلطنت ملک گنج
 و چهارده سال در حبس عالمگیر بادشاه و قلعه دولت آباد گویند و در ایام حبس بادشاه مغفور را فرستادند
 که بنده سلطان می نمایدند چون به سن تمیز رسید حسب احکام عالمگیر بادشاه
 بدربارمی آمد و قتی که بدربارمی آمد نوکران ابوالحسن بیاس سوابق حقوق استقبال
 نموده سلام بجا می آوردند و این بعلامگیر بادشاه معلوم گردید از آمد و رفت و دربار
 منع نمود و نظر بند ساخت باز احوال او معلوم نیست که چه شد از آنکه سلطان
 ابوالحسن تا شاه یک چهارمحل که برکنار رود موسی شش کبر چار عمارت عالی بود
 آن حوض در نهایت وسعت بود و دیگر گوشه محال است که سمت شمالی بلده آن طرف رود
 موسی باندک فاصله واقع شده در وسط نیز حوض که مال وسعت گویا و ریاضه است
 سوان چون بر آب می شد بادشاه نوازه یعنی کشتی خور و در آن انداخته سیر میکرد
 و عمارت آن نیز در رفعت و عظمت و وسعت بسبب نظیر بود اکنون خراب گردیده
 و چار محل که باروت خانه ساخته بودند قدری با استقبال باروت رفت و
 قدری به سبب طغیان آب موسی شکست ویرین باوه شخصی بدیده طبع گفته است
 شکست بهم صبر طاقت از دل بتیاب برود پاره او سوخته آتش پاره او آب برود

گوشه محل را حوادث ایام سهندم ساخت اکنون یک حوض شکسته خسته آن
 آثارش مانده البقا لکن الملک العبد و قضاوت تا شاه نیست که چون در
 قلعه دولت آباد مجوس بود بعد چهارده سال اسبها را کبیدی آغاز شد زفته زفته بنا
 توانی کشید شبی که صبح حلت سلطان ابو الحسن مغفور بود در عالم رویا قلعه را دید که
 نقش ابو الحسن را از قلعه برآورده نزدیک مرقد شریف سید راجو قتال واد
 ما جد سید محمد گیسو و دراز قدس سره مدفون ساز و قلعه را بعد مشاهده این رویا حاضر
 حاضر آمده بواسطت خوابه سر او خدمت سلطان معروض داشت که سخن ضرور
 معروض داشت ابو الحسن در خواب گفت آنچه شمارا در خواب گفته اند بمن و برید
 نموده اند آنچه حکم شده است بعمل آرند پس در شب پنجشنبه و دوازدهم ربیع الثانی سال
 روح پاکش بر کوفته رضوان غرامید پس بوجوب وصیت و صوف قلعه را بدون
 اندیشه آنکه مقید انرا بی حکم حضور بعد وفات هم از قلعه بر نمی آرند بنارده اش را بر
 قلعه برده متصل روضه نزدیک مرقد شریف سید راجو قتال مدفون ساخت گفت
 در قسح حادثات بدیده حیدر آباد و نمایان عالمگیر براسه بدیده فخر خنده نشان بعد از
 عالمگیر باو شاه بعد فتح گوگنده درستم دل خان را بعبوداری عالمگیر تلنگ در
 حیدر آباد گن استهسته مع ابو الحسن روانه میدگر وید و از آنجا احوال ماه جمادی الاول
 ۹۸۰ هجری در سواد عالمگیر که بشف نزول فرمود بعد زیارت درگاه حضرت سید
 محمد گیسو و دراز بنده نوار حسین قدس سره هفت مقام نموده توجیه بیجا پور گردید
 او آخر ماه مذکور حوالی بیجا پور مقرب خیام گردید چون آن شهر بنا بر وقوع حوادث
 ویران شده بود بنا بر آبادی و تعمیر عمارت شکسته حکم چادنی فرستاد و در ۹۸۱ هجری
 مطابق ۱۲۲۰ جلوس قلعه او و فی مفتوح شد معوضش اموال شاهی قلعه را آنجا کلید
 انقلبه تسلیم فیروز جنگ نموده فرزندان خود را بختور فرستاد که ضعیف بود و فرستاد

شده بگوشه غایت به نشست در نشانی هجری مطابق ۳۳۳ جلوس و قایم عجیب
 نگاشته می شود که در ایام تسخیر بجا پور و گو لکنده طاعون و تانپوخی شایع شده
 بود که هزاران غلامان غریقی بجز خاک گردیدند شش انگه وانه طاعون بر ابرو و کتاف و کتاف
 و بغل بازیه گوشش تا به راس با میزان ظاهر میگشت که همین وانه مذکور بعضوی
 از اعضای آن ظاهر گردید با صدقه چشم سرخی و حرارت تب و تانپوخی
 می شد امید زیت آنکس نمی ماند از جمله مردم غیر شهر به راس و در راس و بازار
 جان میدادند به کمتر کسی کفن و قبر میدادند بود و در لشکر بجا پور و لشکر بادشاهی
 نشست تمام قرار گرفت زیاده تر از آنکه اکثر خانه ها بنده از مرده و روزه ها مخلو ماند و
 بلده مذکور آنقدره میران گردیده که از شهر از حق آباوی باقی نماند و امتداد این حادثه
 عالم سوز از ابتدای است و هفت جلوس مطابق نشانی هجری و او آخر سی و سه
 سال جلوس تا به هفت سال ماند بعد از آن بمرور اندفع گردید و ملک و کن آنقدر
 میران گردید که تا و از ده گره صورتها آدم و روشنی چراغ نماند عالمگیر
 با و شاه جابجا سراغ آبادی کنایه چون در سال اول و دوم آن به تحصیل از
 شد جمع کامل قمر یافت چنانکه تا حال جمع کامل بر دفتر ثبت میگردد و آنقدره
 دل خان تا مدت است و سه سال بصوبه واری فرخنده بنیاد حیدر آباد استقل
 ماند و قلعه گو لکنده از حسن قنبر دار عالمگیری برگرفته قبض تصرف خود داشت
 و حکومت آن هر دو مکان می نمود و عالمگیر بادشاه در همین مدت به تسخیر مرطبه
 پوننه معروف بود تا اینکه در سال هجری سبها مرطبه بسی مقرب خان و کهنی
 با لکنده و ال اسیر و دستگیر گشته بمرحله حکم بادشاه بقتل رسید و قلعه
 ستاره که مسکن و ادا می مرطبه بود و تصرف اولیائی دولت در امان
 بعضی سپهران مرطبه هنوز بشورش و فساد بودند ملک مرطبه از وجود باغیان

بے باک پاک و صاف نکشته بود که خلد مکان عالمگیر بادشاه بمرض است
 و ضعف پیری که سن شریف از نو و سال سیم تجاوز شده بود و بر مقامات احمد نگر
 آخر روز جمعه بیست و هشتم شهر ذی قعدہ ششاله هجری بروضه رضوان خرامیدہ اسرار
 شریفیت بوقوع رسیدہ خلد مکان را و خلد آباد و در روضه منوره مصاف جستہ بنیاد
 برودہ مدفون کردند شہزادہ محمد کام بخش کہ غلغلا مکان در حالت مرض الموت
 بدر عالمی تفرج و چون بدر بار فی آمد جمعیت کشمیر ہمراہ سواری حی آورد لہذا محمد اعظم شاہ
 کہ شہزادہ گلان بود شکایت این معنی پیش زبیب النساء بیگم ہمیشہ اعیانی نمود
 نمودہ شفقہ نوشت عبارت اینکه سلطان کام بخش پا از دائرہ خود بیرون نہادہ
 است اگرچہ تا ویب شوخی آن بے ادب کار نیست اما ادب کافی است
 کہ رقعہ بمطلوع آن بادشاہ رسید بعد بمطلوع برہمان شفقہ جواب بدستخط خاص
 نوشتند اگر این ہمہ و سواس در جو اس شود و محمد کام بخش را جائے حق
 می نماید بنابر آن اورا بصوبہ واری بجا بوروانہ فرمود و حکم شد کہ از حضور
 نوبت نواخته روانہ شود و محمد کام بخش در نزد یک بیجا پور قاضی و زید بید
 رحلت خلد مکان کہ این ہمہ شایع شد سید شہراخان کلید قلعہ بیجا پور را نزد محمد
 کام بخش فرستاد و خیر برآمدہ بلا وقت پیوست بعد از قضای دو ماہ کہ از
 بندوبست شہر و اطراف خاطر جمع نمود و امرایان را خطابے مناسب خطابات
 خوشدل نمود و در بیجا پور بر سر سد سلطنت جلوس نمودہ و سکہ و خطبہ خود
 رواج داد و نظم سکہ افشیت بیت

دروکن زد سکہ خورشید جاہ بادشاہ کام بخش و دین سپاہ -
 بعدہ بیست و ہشت سال سوار فرماہم آوردہ بود قلعہ گلبرگہ رسیدہ اورا نیز
 مسخر ساخت و سیر جعفر را قلعہ دار نمود و بقصد قلعہ و لکن کہیر کہ بعد واقعا

سپه خلد مکان در تصرف بر تائب نایک بو و تا پانزده روز شرط محاربه بجا آورد
تا آنکه راه محمد کام بخش سپهر و محمد کام بخش بعد بند و بست
انجا بجهت آباد رسید رستم دل خان را نظر بند نموده قابض و تصرف گردید
و کر آمدن محمد کام بخش بن عالمگیر و شاه و قبه سعادت نور بار چون محمد کام بخش
رستم دل خان را مقید نموده بر بلده حیدر آباد قابض و تصرف گردید و در سال
نامه اتملاص امیر محمد معظم شاه که برادر علائی او بود رسید که آن عزیز القدر قدم از
وایره خود بیرون نهاده بر جهت حیدر آباد یورشش کرد و رستم دل خان را که
بند و بست بلده حیدر آباد و قلعه گولکنده و غیره ممالک تلنگ توجه خوب داشت
خیر خواه بادشاهی بود نظر بند ساخته اند صلاح دولت بنو دیرین هم اگر سکینه
و خطبه و کن بنام اینجانب رواج داده پیشکش مقرری سال بسال ارسال
حضور نموده باشند اختیار هر دو مویب اختیار آن برادر سپهر و هم بعد از آنکه
فرمان بنام او صادر گشت بچوب آب آن نه پر و دخته علاوه بر آن از رستم دل خان
عداوت جانی و ریش گریز رستم دل خان و فکر خود شده از سبقت خان و
محمد خان و مقرب خان و زاهد خان و میر احمد حیدر آبادی هم در استان شده
فکر دستگیری نمودن محمد کام بخش در مسجد جامع نمودند محمد کام بخش را بر این معنی
اطلاع یافته هر یکی را اسیر و دستگیر نموده بمذاب غیر مکر بقتل رسانیده و را ملی
محل مدفون گردانید و رستم دل خان را از پاشی فیل بسته در تمام شهر شهید
کنانیده بکشت و در محل ملی مدفون گردانید و گفت این همه یکجا مانده و شکر
دستگیر کردن من میکرده باشند و سوای این ستم و ظلمی که ناحق از محمد
کام بخش بوقوع رسیده نیست که بعضی هواخواهان بد سرشت خاطر نشان
او نمودند که معبر خان ایچی محمد معظم شاه که فرمان آورده است جمع از سر شکر

لشکان سبب باک نفر ابراهیم کرده می خواند که در وقت قابو آسیمی بآن دین
 پناه رساند محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بکے آنکه بد ریافت تحقیقا
 پرور از و فرمود که اسم بهر آن ایلمی نوشته بیا رند تا برای همه ما موجب یومیه
 در روزانه از سر کار مقرر کرده بدهم از شهرت این خبر سوای مردمان ایلمی
 بعضی دیگر مردم بکے بضاعت سهر نویسنده و حافظ قرآن و طالع علم و ارباب
 استحقاق که نزد ایلمی آمد و رفت میداشتند اسم خود را نیز داخل بهر اسباب ایلمی
 نویسانند بعد فرمود که دعوت طعام گفته به طلبید و در وقت شب قریب
 بهفتاد و پنج نفر فراهم آمدند امر فرمود که همه را دست بسته ده ده کس را
 با مشعل با در هر محله و بازار برده و بقتل رسانند از آنجمله که جوانان نو تختد بودند
 مادر آنها آمده بهر چند داد و یلاد نمودند که اینها از رفقای ایلمی نیستند بجای
 نرسید از ملا سعید الدین مفتی پرسید او صاحب گفت که بکے تحقیق خون
 مسلمانان ریختن باعث ندامت و باز خواست روز جزا است جو انش هیچ
 موثر نشد و سوائے اکثر علما و فضلا و اشراف و نجباء سکنه حیدرآباد از جو روایت
 او اندیشیده ترک ماندن بلده حیدرآباد کرده همه عیال و اطفال بجای بکے دیگر
 رفتند چون معلوم شد بطرف حیدرآباد چوکیه پانزده تا کسی بکے پروا نگلی
 بیرون نرود و ایلمی بیادر شاه به خفت و ذلت مقید داشته در جواب بعبارة
 خصوصت امین نوشته فرستاد چون در جواب نامه بطلالع محمد معظم شاه در آن
 با و صفیکه موسم بارش بود بقصد انتقام محمد کام بخش راهی شد چون بالافتح
 او جیلن رسید غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که در عهد خلعت مکان محبوبه
 مالوه داشت محمد معظم شاه او را محبوبه دار احمد آباد و گجرات ساخته بود و بسبب
 عدم استطاعت محبوبه مذکور نرفته طرف شمالی بر آن پورا قامت و زمین

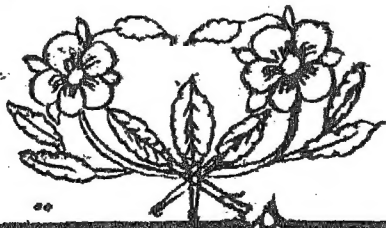
بود بعد از آنجا برخاسته راهی احمد آباد گجرات گردیده بود دولت زمین
 بوسس یافت بعد از آن بهادر شاه اوایل ماه جمادی الاول ۱۱۸۱ هجری
 در سودا بریان پور نزول نموده همان شب باران بشدت بارید و دریای پست
 ستی که زیر قلعه میرود چنان طغیانی نمود که عبور لشکر از آنجا تا پانزده روز متعذر
 بود و فی رومیه پنج پوله گاه بغرضت رسید بعد مقام سه چهار روز چون طغیانی
 آب نوبکی آورد با وجود رسیدن موسم برشکال ایام فرصت را غنیمت دانست و یک
 کوچ در یک مقام مقرر کرده از راه ملکا پور طے مسافت نموده او آخر سال الیه
 متصل قصبه ناظرین نزول اجلال من استدار در تواریخ خانخانی نوشته که گویند
 سکه نامی مرشد سکهان قایم مقام نایک گریانند همراه رکاب بهادر شاه
 با دوشه عدد سکهان پیاده که بعضی از آن یا بوسوار بودند در فاقه بود و قصبه
 ناظرین توقف کرده چند روز نگذاشته بود که دشمن ناگهانی او دوشه زخم خنده
 زد تا آنکه نامهره مرد قاتل او جان بسلامت برده مریدانش در ناظرین مدفون
 ساختند این واقعه در آخر ۱۱۸۱ هجری بوقوع رسید القصة محمد معظم عرف
 بهادر شاه انقباض ناظرین بر خاسته بطی منازل نزدیک حیدرآباد رسید با وجودیکه
 فوج کام بخش از سفاکی و غلبه سوداوی متفرق گردیده بود و زیاده از پانصد
 سوار با و نمانده بود اینها نیز از بدسلوکی و ملاحظه خون ریزی او نخواه یک ساله
 بطرف او داشته همه ناالان در بنجیده خاطر بودند و همراهم بهادر شاه قریب شصت
 نفر از سواران همراه بود و نوزدهم شهر رقیعه سنده الیه بقاصه سکه کرده
 حیدرآباد سفریست حیا هم گردیده بود با و شاه بنهاده رفیع الشان جهان پناه را بهر
 ادلی مقرر کرده بود و مرخص نموده و خانخان را با دیگر امرای صاحب فوج
 و ده و از ده هزار سوار مقرر نموده مرخص نموده و چون مقابل کام بخش

شدند بر وانگی پورش از بهادر شاه درخواستند جوابش نہ آمد تا دو پہر بہین وتیر
 گذشت محمد کام بخش نیز با وجود فوج قلیل خود مقابل قیام و زیدہ سبقت جنگ
 نمی کرد و آخر ذوالفقار خان و خان خانان خود بر توپ خانہ اش بار زدہ مقابل
 شدند محمد کام بخش رستمانہ پاسے قیام نمودہ دست بقضبہ کمان کردہ با وجود
 رسیدن سہ چہار زخم چنان داورہوری داد کہ مقابل سبت دمی نہ چکادہ اور گردید کہ
 تزلزل در تمام لشکر بہادر شاہ افتادہ نزدیک بود کہ تزلزل در لشکر بہادر شاہ افتد
 محمد کام بخش بسیار سے راز پادراوردہ ترکش خالی کرد تا آنکہ از بسیاری
 زخم و رفتن خون ضعف بروز غالب آمد شکر یان از چہار طرف فیل اورادریا
 کردہ دستگیر ساختند و پسرش کہ بالاسے فیل رفیق پدر بود بعد برداشتہ
 پنج چہار زخم گولی بندوق ہمراہ پدر اسیر گردید و محی السنیہ سپہ کلان اوران
 سمر کہ دست و پا بہادرانہ می زد تا آنکہ فیلیان با خواصی نشین ادب پاسے زخمی
 خورہ از پادراوند و خودشانہ راہ از زخم گولی بندوق و تیر پاسے بہ اسیر
 گشتہ در خود فیل افتاد و فیل ہر دو طرف فوج می گردید آنکہ ہمہ سواران
 بوجہ اسیر شدن کام بخش مطمئن شدند بیچ کس خیال محی السنیہ نہ نمودند
 تا داجیان بالاسے فیل برآمدہ انچہ یافتند غارت نمودہ رستم پاسے اسیر
 دستقر لات انچہ توانستند بریدہ گرفتہ فیل را را گردند قیل از لشکر برآمدہ راہ
 صحرا گرفت مرثیہ ہائے لشکر کہ براسے سجود سے غارتگر سے در اطراف لشکر
 بودند حکم ذوالفقار خان از عقب فیل را گرفتہ اوروند القصۃ شاویانہ فتح نہاد
 آمد محمد کام بخش و یک پسر غیر و رستم نام و محی السنیہ را نیز و خیمہ خاصہ و روہ بہادر
 داشتند بعد از تقصاے سہ چہار پہر محمد کام بخش و یک پسر غیر و رستم بنام
 ودیت حیات سپردند نفس ہر دو را روانہ شاہجہان لیا و خودہ و روہ

بهایون بادشاه مدفون گردانید و با ظهار تغزیت و دوسه روز نوبت
 موقوف نمودند و الفقار خان بهادر نصرت جنگ برخاست حیدرآباد
 بنامد و او به تنبیه پایش و مفت مشغول شده در گلپاک و شاهپور تعاقب پایش
 نمودند و مفت آواره گریزان بود و روزیکه تنهها براسه تاری خورون مشغول بود
 تاری فروشش و اضلاع و اطوارش دریافتند و لاورخان خبر کرد و لاورخان
 مردمان را فرستاده ادرا اسیر و دستگیر کرده به بلده حیدرآباد آوردند
 او را پاره پاره نموده بر دروازه های بلده حیدرآباد میخندیدند
 و سقان سال خورده چه خوش گفت با پسر دهکای نور چشم من بچه رو گشته بد روی
 و ناشر الامر آورده که بعد چند صوبه داری اینجا با نظام صوبه داری و کن
 نظام الملک آصفیاه مقدر شده و در سال سویم جلوس محمد حسن سیه
 بتغیر نیابت صوبه داری و کن که از سید حسین علیخان باره مقدر و مفضول
 به نیابت سید حسین علیخان صوبه داری حیدرآباد و مبارز خان بهادر عمده الملک
 مقدر و مفضول گردید بعد از ده سال ثواب مقدرت مآب نظام الملک آصفیاه
 از صوبه داری بالوه غرمه تسخیر ممالک و کن گردید بعد جنگ و قتل و لاورخان
 صوبه خاندلیس و صوبه شیبته بنیاد برادر و غیره به تسخیر و آورد و بعد از آنکه
 قتل سادات باریه با سید قتال محمد شاه بوقوع آمد اینجا ببهادر جلوس خان
 و دوران طلب مقصور شده با صوبه وزارت کل بادشاهی سرفرازی یافت
 بعد چندی بهادر تاسازی آید و به واسطه ملی خلف خود غازی الدین خان
 بهادر به نیابت خود با صوبه وزارت مقدر شده از پیشگاه بادشاهی بهادر آید و
 شد روز خصم خلعت یا طهره الماس که بادشاه بر سر داشت مرست گردید
 و لوازم نصرت حیدرآباد و شهرت در راه های قندهار و ششم جلوس مطالبی

رونق افزای حبه بینه گردید از آنجا نامه مشعر بر خلاص و نصایح به
 مبارزخان نوشت چون او با فوج کثیر باراده جدال و قتال راهی بود
 با و صف رسیدن نامه بصحت امیر مراجعت را عارضه داشت مرحله پیمای گردید
 در لشکر کثیره که مصاف بالاگهات و برار است رسید تلافی سندیقین
 دست داد و محاربه عظیم بوقوع آمد پیر روزی باقی مانده بخت و سیوم محرم
 ۸۳۰ هجری روز جمعه مبارزخان دست و پایی بهادرانه زده با اسعد
 خان و مسعود خان پسران خود بقتل رسید و نسیم فتح مظفر بر پرچم لوی
 اولیائی دولت و وزید عمل نواب نظام الملک آصف باده در ۸۳۰ هجری
 تمام دکن از آب نریده که باین نهد و دکن واقع است تا انتهای صوبه
 بیجاپور و حیدرآباد که بدریا کے شور پیوسته و قلمرو چندی تاجداران و ذوی
 اقتدار بود و در قبضه اختیار این سکندر منش اسطو تبسیر و آمد خواج محمود
 خان و حامد اند خان پسران مبارزخان مرحوم که زخمهای کاری بر او
 بودند نظر بند و مستمند ساختند و خود بدولت و اقبال بخت حیدرآباد قدیم
 فیروزمنی نشاند چون نزدیک شهر رسیدند ملاحظه تاراجی شهر بیرون
 بلیده فرو اندازد و از روستای عاقبت اندیشی شهر را به معتمد خان سپرده
 به بند و بست ممالک اطراف پرداختند و خواجه احمد بن خلف مبارزخان مرحوم
 بنابر مشین طوسی به نیابت خان پدر مرحوم در شهر بود پیش از تشریف
 اوری آنجناب ملاحظه ناموس خود با جمع پرورگیان حرم تمامی بحال و برقرار
 در پناه گوگند متحصن گشته بود با اتفاق صندل خان خواجه سراسر کار خود
 که از سالها قلعیدار آنجا بود باستحکام برج باره کوشید منتظر وقت گشته
 بود آنجناب از راه و در اندیشی تسخیر آن قلعہ دیکشدار بروقت دیگر موقوف

داشت تا آنکه بنا بر استمالت محصورین دلاور خان نصرت جنگ
 که بر فاقست انجناب بود و دقتش بجا نه خواجه احمد خان بود و قلعه مذکور ضرر
 او با استمالت محصورین پر دخته خواجه احمد خان را همراه خود آورده بشرف اندوز
 قدسی ملازمست گردانید قلعه گو لکنده بلا فرمان مستند سپرده پسران مبارز خان مرحوم
 را بنوازش خلعت و خطاب با سر فرزند باقی مانده و در خور حال مشمول عفو
 و الطاف گشتند اوایل سال که ۱۲۳۵ هجری بود نهایت ۱۲۳۵ هجری است
 در تصرف اولاد آصف جاه است و درین ایام منیمت فرجام عالمیان مبارک
 جهان پناه ظل احد نظام الملک آصف جاه بهادر نظام الدوله حضرت میر فتح
 علی خان بهادر فتح جنگ سپه سالار خلف مغفرت منزل سکندر جاه بن حضرت
 غفران آب میر نظام علی خان بهادر بن نواب آصف جاه مغفرت آب علیه است
 و الرضوان به سند نشینی این ممالک سایه افکن شاهی آصف جاهی و بر ساری
 خود جهان کشاد عقل عالم از ممتاز این عصر است از تاریخ که انجناب عالمیان آب
 روز جمعه سید هم ماه ذی قعد ۱۲۳۵ هجری بجای والد خود جلوس نموده اند دولت
 آصفیه از سر جوانی گرفت مولف دعا گوئی طالب علم خواص بحر علوم جمیدانی امید
 شفاعت محمد قادر خان منشی در تاریخ جلوس انجناب گفته بدیت
 ناصر الدوله چو بر تخت سکند آمد به گفت که تاریخ جلوس خورشید



میر تصدق حسین تحریر نموده شد

قالت

DATE DUE

٩٥٢

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

١٠٦٢

